



ماهنامه

برای ایران

أرگان سیاسی

انجمن پادشاهی خواهان

پیشرو



۱۸

سازِ ناکوکِ مخالفان؛ پادشاهی خواهان را استوارتر می سازد!

حضور زنان در جامعه ایران دوران شاهنشاهی پهلوی؛ از نهادهای آموزشی، کادر درمان، ارتش، نیروهای انتظامی، کارخانه، خدمات و ... رشد روزافزونی یافته و در دستگاههای دولتی به مقامهای ریاست و حتی وزیری رسیده بودند. آزادیهای فردی به هیچ روی از سوی دستگاههای دولتی مورد تهدید قرار نگرفته و مسافرت مردم ایران به کشورهای دیگر بویژه اروپای غربی و آمریکای شمالی برای تحصیل، خرید و گردش حجم بی سابقه ای در کل تاریخ ایران یافته بود. **صفحه ۳**

همبستگی یا پراکندگی؟!

با رشد تدریجی جنبش اعتراضی در ایران از یکسو و از سوی دیگر؛ تحولات بین المللی و رشد تضادهای روزافزون میان جمهوری اسلامی و بخشهایی از قدرتهای سیاسی جهان، شاهد آنیم که در میان نیروها و گروههای مخالف جمهوری اسلامی، بار دیگر بحث "اتحاد" در میان نیروهای همسو مطرح می شود. اما چه عواملی سبب گشتند که تاکنون این همبستگی شکل نگیرد و بحث ها در این خصوص، نیمه کاره رها و یا اتحادهای نیم بند، آغاز نشده، فرو ریزند؟ **صفحه ۵**

"این جامعه کارگری ایران است که دارد

زیر چرخ دنده های نظام، خرد می شود!"

جمهوری اسلامی برای مقابله با بحرانهای خودساخته و ادامه جنگ با "غرب" و "صهیونیسم بین الملل"، می کوشد تا با کنترل نرخ ارز در ایران و با ایجاد تورم های مصنوعی و چاپ بی رویه اسکناس، بحران موجود را مدیریت کند. اقدامات اقتصادی رژیم نه تنها نتوانسته در طول ۴۶ سال گذشته (از زمان به قدرت رسیدن این رژیم)، زندگی اقتصادی ایرانیان را بهبود بخشد، برعکس روز به روز از توان و قدرت خرید مردم نیز کاسته است. **صفحه ۶**

"سرمایه" و "قدرت" در پرتو مطالعات جامعه شناسی و آسیب شناسی اجتماعی

هر قدر که صنعت و تکنولوژی رشد بیشتری کرد به همان اندازه نیز اندیشه بشری دستخوش تحول و دگرگونی شده و بر میزان انتظارات جامعه و کارگران افزوده گشت. شکل یابی نهادهای حقوق بشری، اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری از جمله دستاوردهای این دوره از دگرگونی ها و تلاش های نوع بشر است. پیشرفت صنعت و تکنولوژی عامل بالا رفتن سطح استاندارد زندگی مردم گردید. هرچند انقلاب صنعتی و به همراه آن اختراع ماشین آلات صنعتی عامل تغییر اساسی و فاکتور بسیار مهمی در راستای پیشرفت و ترقی زندگی آدمیان شد؛ ولی نتوانست بصورت مطلق برتری جویی (تبعیض) را در جامعه ریشه کن سازد. **صفحه ۹**

شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی:

"... از همان روزهای اول تا به امروز، زنان ایرانی در حال مبارزه بوده اند. اما بگذارید واضح بگویم: زنان ایرانی فقط علیه حجاب اجباری نمی جنگند. مبارزه آنها برای یک تکه پارچه نیست: بلکه برای بازپس گیری برابری و کشورشان است. زنان شجاعی مانند فاطمه سپهری، نسرين شاهکرمی و ناهید شیرپیشه، با وجود زندان، بدرفتاری و آزار بی وقفه، کماکان به مقاومت ادامه می دهند." **صفحه ۲**

نگاهی به دستاوردهای نشست مونیخ:

ضرورت برگزاری این نشست چه بود و چرا در این زمان برگزار شد؟ پیام های مبارزاتی شاهزاده در این نشست چه بودند؟ هواداران از این نشست چه می خواستند و آیا به اهداف خود دست یافتند؟ برداشت پایانی (جمع بندی) ما از این نشست چه هست؟ این نوشتار می کوشد با نگاهی سیاسی به پرسش های بالا بپردازد تا بتواند از این رهگذر، گامی در جهت رشد و ارتقای سیاسی هواداران خود بردارد. **صفحه ۴**

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن:

ای زنان ایران؛ وقت انقلاب است!

پس از رویداد ننگین بهمن ۵۷، باری دیگر نخست این زن ایرانی بود که مورد هجوم وحشیانه تازی پرستان قرار گرفت و می بایست به تباهی کشانده شود. امروزه که در بسیاری از کشورهای پیشرفته، زنان دارای مسئولیتهای خطیر اجتماعی بوده و بر مسند بالاترین مقام های حکومتی قرار می گیرند، زن ایرانی مزیت آنرا دارد که در قرن ۲۱ بزیید، اما در بندهای اسارت دوران جاهلیت اعراب، زندگی کند. **صفحه ۸**

ستاره تابان سیستان؛ رادمان پور ماهک

با دستانی تهی، ولی دلی انباشته از بیکران مهری به مام بیمار میهن، شده آفرینشگر ارتشی چنان نیرومند و برانداز! توانسته سراسر ایرانزمین را از گند ناخواران ریز و درشت خلیفه ی درنده در بغداد (المعمد و بالله) بیالاید و ارتش نیرومند خودساخته را برساند پشت گوش دیو پلید - آنگونه که پیش از آغاز درگیری، دیوک خود را ناچار دیده افزون بر نیمی از سرزمینهای زیر فرمان را دست و دلبازانه به یکتا فرمانده سیستانی در سراسر ایران پیشکش کند! **صفحه ۱۰**

هر آنچه که در این ماهنامه چاپ می شود، دیدگاههای شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابدا هیچ مسئولیتی متوجه شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریانهای سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

سخنرانی شهريار ميهن، شاهزاده رضا پهلوی در نشست سازمان حقوق بشر، ژنو

۱۸ فوریه به ۲۰۲۵ برابر با ۲۹ بهمن ۱۳۸۳ شاهنشاهی خاتم‌ها و آقايان، دوستان، و مدافعان خستگی‌ناپذیر حقوق بشر:

برای من افتخار بزرگی است که امروز اینجا با شما صحبت کنم. حضور در ژنو، خانه شورای حقوق بشر سازمان ملل، به این خطابه اهمیت ویژه‌ای می‌بخشد. من صمیمانه از دکتر نوئر و اعضای تیمش تشکر می‌کنم که این کنفرانس را به نمادی از امید برای صداهای سرکوب‌شده در سراسر جهان تبدیل کرده‌اند. من اینجا به نمایندگی از هم‌میهنانم حضور دارم که صدای‌شان مدتهاست که به شدت سرکوب شده است، نه تنها به دست رژیم ستمگری که کشور ما را اشغال کرده، بلکه از سوی تعصب ایدئولوژیکی که حقیقت را درباره ایران تحریف می‌کند.

داستان جمهوری اسلامی داستان فریب است. یکی از پیامدهای این فریب، که با توهمات رهبران رژیم همراه شد، رهبران غربی و «قدیس» بسیاری در رسانه‌ها را واداشت تا خمینی را به عنوان یک به تصویر بکشند و انقلاب را به عنوان جنبشی در مسیر عدالت و آزادی نشان دهند. اما آنچه پس از انقلاب آمد، جهنمی بر روی زمین بود.

حتی پیش از به قدرت رسیدن، شورش خمینی و پیروانش با آتش زدن سینما رکس در آبادان، که بیش از ۴۰۰ نفر در آن کشته شدند، چهره واقعی خود را نشان داد؛ پیش‌درآمدی از آنچه قرار بود بر سر مردم بیاید.

پس از قدرت گرفتن، تواناترین و وطن‌پرست‌ترین ایرانیان اولین هدف‌های رژیم بودند: افسران نظامی، کارآفرینان، روشنفکران، متخصصان، و کارمندان دولتی که همگی به ساخت یک ملت پرافتخار و در حال توسعه کمک کرده بودند. من بسیاری از آن‌ها را شخصاً می‌شناختم. قتل عام آن‌ها در روزنامه‌های انقلابی جشن گرفته و حتی تشویق می‌شد، در حالی که در رسانه‌های غربی هیچ خبری درباره آن‌ها نبود.

بسیاری از این مردان و زنان هنوز برای جهان ناشناخته هستند زیرا هیچ لابی یا پشتیبان سیاسی نداشتند. در عوض، در قبرهای بی‌نام و نشان دفن شده‌اند و از خانواده‌های‌شان حتی حق سوگواری برای آن‌ها دریغ شده است. اما یاد آن‌ها در عزم و اراده نسل جدید ایران، و در قلب‌های کسانی که به مبارزه آن‌ها ادامه می‌دهند زنده می‌ماند. رژیم پس از آن، جنگ خود را علیه زنان ایرانی آغاز کرد. اولین قانونی که خمینی لغو کرد، قانون مترقی حمایت از خانواده بود. قانون اجباری حجاب، که بلافاصله پس از انقلاب اعمال شد، به ابزاری برای سرکوب تبدیل شد و نماد و سواس جمهوری اسلامی برای کنترل بدن و زندگی زنان بود.

با این حال، از همان روزهای اول تا به امروز، زنان ایرانی در حال مبارزه بوده‌اند. اما بگذارید واضح بگویم: زنان ایرانی فقط علیه حجاب اجباری نمی‌جنگند. مبارزه آن‌ها برای یک تکه پارچه نیست؛ بلکه برای بازپس‌گیری برابری و کشورشان است. زنان شجاعی مانند فاطمه سپهری، نسرين شاه‌کرمی و ناهید شیرپیشه، با وجود زندان، بدرفتاری و آزار بی‌وقفه، کماکان به مقاومت ادامه می‌دهند. اما من می‌بینم که نام‌های‌شان برای بسیاری از حاضران در این جمع ناآشنا است. چرا؟ زیرا برخی سازمان‌های حقوق بشر تحت تأثیر تعصبات سیاسی و ترجیحات ایدئولوژیک تصمیم می‌گیرند که کدام صداها تقویت شوند و کدام‌ها خاموش شوند. این به هیچ وجه اخلاقی و قابل قبول نیست. تمام کسانی که برای یک ایران سکولار و دموکراتیک مبارزه می‌کنند، باید بدون توجه به پیشینه یا وابستگی‌های سیاسی‌شان شناخته شوند.

خوشحالم که نشست ژنو بر اساس همین روحیه عمل می‌کند، و از آن‌ها بابت میزبانی از چندین تن از شجاع‌ترین معترضان ایران و خانواده‌هایشان در اینجا سپاسگزارم. از نازنین افشین‌جم برای تسهیل حضور آن‌ها و از نشست ژنو برای میزبانی از آن‌ها ممنونم.

جمهوری اسلامی مردم را از هر ایدئولوژی و همچنین هر دینی هدف سرکوب قرار می‌دهد. بهائیان به طور سیستماتیک تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، رهبران‌شان زندانی شده‌اند، گورستان‌هایشان نیش قبر و جوانانشان از تحصیل محروم شده‌اند. مسیحیان، به خصوص

مسلمانان مسیحی‌شده، در ترس دائمی زندگی می‌کنند. مسلمانان سنی، درویش، یهودیان، و زرتشتیان نیز مانند هموطنان مسیحی خود، با محدودیت‌ها و تبعیض‌های گسترده روبرو هستند. تضاد نهادینه‌شده رژیم با هرگونه تنوع، از جمله تنوع مذهبی، قرن‌ها همزیستی و وحدت منحصر به فرد در ایران را تهدید کرده است.

جنگ رژیم با میراث فرهنگی ما نیز از طریق هدف قرار دادن تاریخ ایران پیش از اسلام دنبال می‌شود. مکان‌هایی مانند تخت جمشید و پاسارگاد، نمادهای تمدن باستانی ایران، در اثر بی‌توجهی در معرض نابودی هستند و دسترسی به این مکان‌ها اغلب توسط رژیم مسدود می‌شود. با تلاش برای حذف این نمادهای هویت ملی، دشمنان ایران سعی در بازنویسی تاریخ و محروم کردن ایرانیان از میراث غنی‌شان را دارند. در ایران حتی افراد خلاق نیز در امان نیستند. موسیقی‌دانان، هنرمندان، و شاعران که قلب فرهنگ ایران هستند، گاه به خاطر بیان احساسات خود با مجازات مرگ مواجه می‌شوند.

جمهوری اسلامی با همه افشار جامعه ایران وارد جنگ شده و افشار مختلف جامعه ایران را در سراسر کشور، فراتر از مرزهای استانی، زبانی و قومی، هدف قرار داده است. رژیم با این حال، با وجود تمام تلاش‌هایش نخواهد توانست ایرانیان را دچار تفرقه کند. ما فقط علیه جمهوری اسلامی نمی‌جنگیم. ما برای ایران می‌جنگیم. بنابراین بگذارید واضح بگویم: ما هرگز، هرگز اجازه نخواهیم داد که کشورمان تکه تکه شود.

ما این را در خیابان‌های شهرهای سراسر ایران می‌بینیم، جایی که یک ملت با اتحاد به پا خاسته است. اعتراضات ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ نقطه عطفی بنیادین بودند. ایرانیان دیگر برای اصلاحات شعار نمی‌دادند؛ آن‌ها خواهان پایان جمهوری اسلامی بودند. یک دهه پس از اینکه جنبش سبز برای بازپس‌گیری رای‌های دزدیده‌شده تلاش کرد، نسل ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ برای بازپس‌گیری کشور دزدیده شده‌شان می‌جنگند؛ و آن‌ها بهای سنگینی پرداخته‌اند. در نوامبر ۲۰۱۹، رژیم بیش از ۱۵۰۰ معترض را قتل عام کرد، بسیاری از فاصله نزدیک به ضرب گلوله کشته شدند. هزاران نفر دستگیر، شکنجه، یا ناپدید شدند.

پس از آن با قتل مهسا امینی در سال ۲۰۲۲، خیزش زن، زندگی، آزادی آغاز شد. رژیم و مدافعان آن سعی کردند این جنبش را بر اساس خطوط خوانند. «دختر ایران» قومیتی توصیف کنند، اما مادر خود مهسا او را «از زاهدان تا کردستان، جانم فدای ایران.» معترضان با شعار پاسخ دادند: این صدای یک ملت متحد است.

با وجود سرکوب‌های خشن و قطعی‌های اینترنت، مقاومت ادامه دارد. منوچهر بختیاری، که پسرش پویا را در اعتراضات از دست داد، از درون سلول زندان خود بی‌وقفه برای عدالت می‌جنگد. شجاعت او تجسم روحیه مردمی است که نمی‌شکند.

اما جنایات جمهوری اسلامی به مرزهای ایران محدود نمی‌شود. رژیم از خود به عنوان پایگاه‌های «مراکز فرهنگی» سفارتخانه‌ها و به اصطلاح جاسوسی و تروریسم در سراسر اروپا استفاده می‌کند. وقتی نمی‌تواند به مخالفان در خارج از کشور دسترسی پیدا کند، شهروندان خارجی را در داخل ایران به گروگان می‌گیرد و آن‌ها را برای باج‌گیری سیاسی زندانی می‌کند.

این‌ها جنایاتی هستند که جهان از آن‌ها آگاه است. اما جنایات بسیار دیگری وجود دارند که اغلب نادیده گرفته می‌شوند، مانند تخریب محیط زیست توسط رژیم. من عدالت زیست‌محیطی را یکی از حقوق بشری هموطنانم می‌دانم.

دهه‌ها فساد و مدیریت نادرست، فجایعی زیست‌محیطی ایجاد کرده که زندگی میلیون‌ها نفر را تهدید می‌کند. دریاچه ارومیه، که زمانی بزرگترین دریاچه آب شور در خاورمیانه بود، تقریباً ناپدید شده است. این معضل، موجب طوفان‌های نمکی شده که زمین‌های کشاورزی را ویران می‌کند و باعث بیماری‌های تنفسی می‌شود. رودخانه‌هایی مانند زاینده‌رود خشک شده‌اند و کشاورزان را بدون آب گذاشته‌اند. در خوزستان، جایی که قرن‌ها آب جاری بوده، کمبود آب به اعتراضات مکرر منجر شده که هر کدام به شدت سرکوب شده‌اند.

آلودگی هوا در تهران و اهواز جزو بدترین‌ها در جهان است. آلودگی اغلب به سطوح سمی می‌رسد و مدارس و کسب‌وکارها را مجبور به تعطیلی می‌کند. و کسانی که جرأت می‌کنند صحبت کنند، همچون فعالان محیط زیست مانند کاووس سیدامامی، زندانی یا کشته می‌شوند. **ادامه در ص**

پیش به سوی تشکیل هسته‌های مخفی - مبارزاتی از گروه‌های گوناگون اجتماعی!

ساز ناکوک مخالفان؛ پادشاهی خواهان را استوارتر می سازد!

سه شرط از چهار شرط اصلی ایشان برای تشکیل ائتلاف را حکومت قانون و دموکراسی مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر، سکولاریزم (و نه قانون شرع اسلامی)، و صندوق رای برای تعیین سرنویشت سیاسی ملت ایران تعیین فرموده اند. کدام یک از این موارد با "اعتبار" و "ارزش های دموکراتیک" حزب محافظه کاران آمریکا منافات دارد؟! در جایی ایشان مدعی می شوند که "... رضا پهلوی به داشتن ارتباط نزدیک با مقامات ارشد سپاه پاسداران افتخار کرده است." آقای شی هان می تواند طرفدار و یا مخالف هر جریان سیاسی دیگری در ایران باشد، اما از نظر اخلاقی این حق را ندارد تا با زدن بر چسب غلط و نادرست، بر حقیقت ثف کند. شاهزاده پارسی هیچگاه به داشتن رابطه با رهبران سپاه پاسداران اذعان نکرده و به آن نیز افتخار نکرده است. ایشان بارها و به روشنی هر چه تاملتر فرموده اند که برای ریزش حداکثری در ارگانهای رژیم، بویژه ارتش و دیگر نیروهای نظامی ایران، با آنها در ارتباط بوده و آنها را ترغیب می کند که از حمایت رژیم دست کشیده و با پیوستن به صفوف ملت ایران از مبارزات مردم پشتیبانی کنند. کجای این حرف مغایر با عقل سلیم است که آقای استاد دانشگاه اینچنین صغرا کبرا می بافند؟! بگذریم از این واقعیت که "تروریسم" بد است و هر کس در هر مقامی باید از آن دوری جوید. در همین راستا، پرسیدنی است که چرا آقای شی هان، با یکی از رهبران جریانات تروریستی ایران عکس می گیرد و در برابر او خاضعانه می ایستد؟ مگر "تروریسم" بد نبود؟! بخشی از نوشتار نویسنده به "نقش سلطنت" در ایران و "انقلاب ۵۷" اختصاص دارد و نتیجه می گیرد که ملت ایران در روند رویداد فوق با "نظام سلطنت" خداحافظی کرده است. در این بخش از نوشتار ایشان، ما فقط با صدور یکسری احکام از سوی ایشان روبرو هستیم و دریغ از کاربرد علم و استدلال علمی!! ایشان بدون ارایه کوچکترین سندی می فرمایند که ساختار سیاسی فوق ("سلطنت") موجب شکاف طبقاتی عظیمی در جامعه ایران انروزی شده بود!

اقتصاد در حال رشد ایران توانسته بود به رشد اقتصادی سالانه ۱۱/۲ درصد برسد. ایران صاحب صنایع سنگین (مادر) مانند؛ ذوب آهن، ذوب مس، فولاد سازی، آلومینیم سازی، نورد هوا و ... و صنایع سبکی مانند؛ ماشین سازی اراک، تراکتور سازی تبریز، کارخانجات ارج، آرمایش، تلویزیون سازی پارس، خودرو سازی ایران ناسیونال و ... در کشاورزی؛ کشت صنعتی نیشکر هفت تپه، کشت صنعتی چغندر، کمک به تولیدات کشاورزی داخلی از طریق در اختیار گزاردن محصولات شیمیایی و ماشین آلات رایگان به کشاورزان و ... شده بود. آری؛ همه کشورهای عربی صادر کننده نفت در آنزمان رویهمرفته به اندازه ده درصد ایران آنروز صنعتی نشده بودند. و میهن ما از این جایگاه در خاورمیانه، بهمره اسراییل جزء برترین ها بود.

دستگاه قضایی ایران، دارای یکی از مدرنترین قوانین آنروز خاورمیانه و بیشتر کشورهای آسیایی بود. اعدام زنان (با هر جرمی) و جوانان زیر ۱۸ سال (با هر جرمی) لغو شده بود. این در حالیست که قانون اعدام تا ۱۸ سال پس از رویداد ۵۷ در ایران، در آلمان شرقی به شدت ادامه داشته و کشورهای اروپای غربی نیز یکی پس از دیگری تا میانه های دهه هفتاد میلادی به این مجازات خشن دست می یازیدند.

حضور زنان در جامعه ایران دوران شاهنشاهی پهلوی؛ از نهادهای آموزشی، کادر درمان، ارتش، نیروهای انتظامی، کارخانه، خدمات و ... رشد روزافزونی یافته و در دستگاههای دولتی به مقامهای ریاست و حتا وزیری رسیده بودند. آزادیهای فردی به هیچ روی از سوی دستگاههای دولتی مورد تهدید قرار نگرفته و مسافرت مردم ایران به کشورهای دیگر بویژه اروپای غربی و آمریکای شمالی برای تحصیل، خرید و گردش حجم بی سابقه ای در کل تاریخ ایران یافته بود. از نویسنده و دیگرانی که چون او می اندیشند می پرسیم، آیا می شود کشوری با چهل میلیون جمعیت (در آنزمان)، با داشتن این حجم از صنعت، کشاورزی و نیمه صنعتی، رشد روزافزون دانشگاهها، دبیرستانها، نهادهای آموزشی و فرهنگی، سینماها، تماشاخانه ها، بیمارستانها و ... دارای قشر متوسط کوچک و محدود باشد؟ ایشان از کدام "شکاف عظیم طبقاتی" سخن می گویند؟ آقای نویسنده، این تیر شما نیز مانند آن قبلی ها، بدجور به خطا خورد.

در مورد رویداد سال ۵۷؛ ایشان حتما برای تقویت نظریه خود هم که شده نمی فرمایند که چند درصد ملت ایران ادامه در ص ۵

نوشتاری در "واشنگتن تایمز" به تاریخ ۲۰ فوریه ۲۰۲۵، به قلم آقای ایوان سانشی هان تحت عنوان "دعوت سی پک از رضا پهلوی، ارزشهای محافظه کارانه آن را زیر سؤال می برد" چاپ شد که در طی آن نویسنده دعوت سازمان سی پک (کنفرانس اقدام سیاسی محافظه کاران) از شاهزاده رضا پهلوی برای انجام یک سخنرانی را مغایر با "ارزش های دموکراتیک" نهاد مزبور خوانده است. در روند این نوشتار، ایشان برای توجیه دیدگاهشان در بی اعتبار کردن شاهزاده، به برخی رویدادها و داده هایی در تاریخ معاصر ایران استناد می ورزند که درستی آنها به شدت با آنچه که بوقوع پیوست مغایرت داشته و در اینجا می گوئیم تا به مهمترین آنها بپردازیم. باوجود ادعای وفاداری ایشان به "ارزشهای دموکراتیک حزب جمهوری خواهان آمریکا"، وجود تناقض گویی های فراوان در نوشتار وی، نمایانگر این نکته است که ایشان با سر هم بندی کردن عبارتهایی فقط کوشیدند تا "مخالفتی" با حضور شاهزاده رضا پهلوی در نشست سالانه سی پک کرده باشند. ذکر این نکته نیز ضروریست که از نویسنده بعنوان یک استاد دانشگاه، انتظار می رود تا با ذکر سند و ارایه ارقام، بی طرفانه به بررسی واقعیت های تاریخی بپردازند، نه صرفا از روی جانبداری از این و یا آن جریان سیاسی و یا، با بی مسئولیتی و سهل انگاری به وقایع تاریخی دیگر کشورها برخورد نمایند. در یک جامعه آزاد، آدمها نیز آزادند تا به بیان دیدگاههای خود پرداخته و در همین راستا، از یک استاد دانشگاه انتظار می رود تا فراتر از آن، مسئولانه از این حق دموکراتیک خود استفاده کند.

از آنجاییکه نوشتار جناب شی هان ارزش علمی (باوجود داشتن کرسی دانشگاهی) ندارد، تنها برای آگاهی خوانندگان به مواردی از مندرجات ایشان می پردازیم.

در همان آغاز نوشتار، ایشان جمله خبری ای بکار می برند که ارزش و اعتبار مقاله را در نزد خواننده تیز هوش و نکته سنج به شدت پایین می آورد. "... رضا پهلوی، پسر آخرین دیکتاتور ایران!" اگر شاه ایران، آخرین دیکتاتور ایران بود، پس خمینی و خامنه ای چه هستند؟ آیا نویسنده فریاد "مرگ بر دیکتاتور" ملت ایران را در اعتراضات خیابانی جاری در ایران نمی شنوند؟ در ۴۶ سال گذشته، شمار آنانی که در تظاهرات های خیابانی در ایران، در زندانها، در کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان، آذربایجان، تهران، مشهد، اصفهان، شیراز، بلوچستان و ... تنها به جرم آزادیخواهی کشته، تیرباران و به چوبه های دار فرستاده شدند، از همه آنچه که طی پانصد سال گذشته در ایران بزرگ اتفاق افتاده است، بیشتر است. با وجود چنین وقایعی شما همچنان آخرین پادشاه ایران را "آخرین دیکتاتور" می نامید؟ چنین سهل انگاری ای از یک استاد دانشگاه جدا بعید است!!!

ایوان سانشی هان می فرماید: "... تقویت جایگاه رضا پهلوی نه تنها برای اعتبار و اولویت های سی پک و انسجام ایدئولوژیک آن مخاطره آمیز است، بلکه به نوعی هدیه ای به تهران محسوب می شود!!"

نخست اینکه "اولویت" و "انسجام ایدئولوژیک" حزب محافظه کار آمریکا را منافع ملی آن کشور تعیین می کند. دوم، پرزیدنت ترامپ در مخالفت با مادورادو دیکتاتور ونزوئلا، آقای خوان گایدو رهبر اپوزیسیون وقت آن کشور را به مجلس آمریکا دعوت کرد. رهبران کشورها با در نظر گرفتن منافع ملی است که به رهبران اپوزیسیون دیگر کشورها برای پیشبرد دموکراسی فضا می دهند. در غیر اینصورت مگر آقای خوان گایدو در رابطه با "انسجام ایدئولوژیک" حزب جمهوریخواه آمریکا کاری انجام داده بود؟! در ادامه ایشان توضیح نمی دهند که چرا حضور شاهزاده پارسی در کنفرانس سی پک، "هدیه ای به تهران" تلقی خواهد شد؟ این بی مبالائی را می گزایم به پای سهل انگاری ایشان.

شاهزاده رضا پهلوی که بیشتر عمر خود در آمریکا تحصیل و زندگی کرده، در بیش از ۴۰ سال گذشته بیش از هر ایرانی دیگری، بیشتر وقتش را در راه مبارزه برای حقوق بشر صرف کرده و همواره برای رهایی ملت ایران از چنگال دیکتاتوری حاکم، چون هر مبارز دیگری پرچم آزادیخواهی، استقلال و کرامت انسانی ایرانیان را به دوش کشیده اند. شاید نویسنده مقاله مزبور ندانند، اما شاهزاده در جریان ائتلافی که در روند قیام مهسا تشکیل دادند، با اینکار نه تنها عملا به فراگیر بودن قدرت سیاسی در آینده ایران تأکید نمودند، بلکه

با طرد نابکاران، صفوف مبارزاتی ایرانیان را استوارتر سازیم!

نگاهی به دستاوردهای نشست مونیخ

در تاریخ یکشنبه ۲۸ بهمن ۲۵۸۳ شاهنشاهی برابر با ۱۶ فوریه ۲۰۲۵ میلادی، نشستی سیاسی در شهر مونیخ آلمان به اتفاق شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی، و جمعی از هواداران ایشان از طیفهای گوناگون برگزار شد. انجمن ما بعنوان یک جریان سیاسی پادشاهی خواه و هوادار سرسخت شهریار ایران، خویشکاری خود می داند تا با واکاوی نشست مزبور به دستاوردها و رهنمودهای مبارزاتی برآمده از این نشست پرداخته و با در میان گذاشتن آنها با نیروهای هوادار، مبارزات سرنگونی خواهی را با یاری و همکاری همه نیروهای ملی گرا، متحدانه و هدفمند به پیش ببریم.

ضرورت برگزاری این نشست چه بود و چرا در این زمان برگزار شد؟
پیام های مبارزاتی شاهزاده در این نشست چه بودند؟ **هواداران از این نشست چه می خواستند و آیا به اهداف خود دست یافتند؟** **برداشت پایانی (جمع بندی) ما از این نشست چه هست؟**

این نوشتار می کوشد با نگاهی سیاسی به پرسش های بالا بپردازد تا بتواند از این رهگذر، گامی در جهت رشد و ارتقای سیاسی هواداران خود بردارد.

ضرورت برگزاری این نشست چه بود و چرا در این زمان برگزار شد؟
مدتها بود که هواداران از طیف های گوناگون سامانه پادشاهی، می کوشیدند تا دیداری با شهریار میهن پیرامون مسائل جنبش داشته باشند. نشست مونیخ فرصتی شد تا برخی از نمایندگان این طیف به همراه نمایندگانی از سوی جمهوری خواهان ملی گرا، با شاهزاده در این نشست به ارایه دیدگاههای خود بپردازند. از سوی دیگر شاهزاده نیز برای سمت و سو دادن، و هدفمند کردن مبارزات سرنگونی خواه، ضروری می دیدند تا رو در رو، و با شفافیت بیشتری به ارایه مواضع خود در رابطه با برخی از مسائل جنبش، با نیروهای سیاسی سخن بگویند. اما سوای این مسئله، حضور پرشمار هواداران سامانه پادشاهی در خیابانهای مونیخ (بیشترین برآورد، ۲۴ هزار تن)، قدرت نمایی این طیف در برابر جریانهایی سیاسی ای بود که حضور شاهزاده را در "نشست امنیتی مونیخ" برنتابیده بودند. این شرکت پرشور هواداران از یکسو، و نشست شهریار میهن با هواداران خود و پخش مستقیم آن از طریق یوتیوب از سوی دیگر، کل "نشست امنیتی مونیخ" را در محافل سیاسی ایرانی به حاشیه برد. به دیگر سخن؛ برخی از بلوکهای قدرتمند جهانی که از سربرآوردن نیروهای ملی گرا و میهن پرست به رهبری شاهزاده، احساس ناخشنودی کرده و می کوشند تا فضای سیاسی را برای کوشندگی های میهن پرستانه ایشان محدود سازند، بدنبال پیامدهای حضور پرشمار هواداران در مونیخ و نشست سیاسی شاهزاده با هواداران، طی آن رویداد کاملاً به شکست کشیده شد. بنابراین؛ یکی از دستاوردهای مثبت تظاهرات خیابانی پرشمار و پرشور هواداران در مونیخ و به دنبال آن نشست حضوری شاهزاده و بازتاب گسترده آن، به شکست کشنده شدن پروژه خاموش سازی ملی گرایان به رهبری شاهزاده، از سوی برخی محافل قدرت بود.

شاید اگر از همان ابتدا دعوتنامه شاهزاده لغو نمی شد، و چنین هیاهویی هم پیرامونش شکل نگرفته بود، اصلاً چنین پیروزی سیاسی و به این گسترده گی از زاویه تبلیغاتی، و بالا بردن روحیه مبارزاتی برای این طیف شکل نمی گرفت. دستاورد مثبت دیگر این قدرت نمایی بالا رفتن شور و انگیزه مبارزاتی در میان هواداران و خودباوری جمعی در میان آنها بود.

پیام های مبارزاتی شاهزاده در این نشست چه بودند؟

اگر بخواهیم فشرده به این پیام ها بپردازیم:

۱. پرهیز از افراط گرایی؛ امروزه افراط گرایی به یکی از معضلات اصلی پیش پای جنبش ملی ایرانیان تبدیل شده است. پخش و گسترش شعارهای احساسی می رود تا جای شعارهایی که بازتاب دهنده درخواستهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ای که نمایانگر دردها و مشکلات کنونی مردم ایران از دست رژیم حاکم باشد را بگیرد. این امر موجب می گردد تا مبارزات میهن پرستان دچار افراط گرایی صرف گردد و به انحراف کشیده شود. شهریار میهن، بارها در رویدادهای گوناگون کوشیدند از اینگونه رفتارها و شعارها تبری جویند. در این نشست و در روند گفتگویی رو در رو با هواداران، با اشاره مستقیم به این بحث که: طرح شعارهایی که مبین نوع ساختار سیاسی آینده ایران باشد، در این مقطع شایسته نیست؛ بار دیگر کوشیدند تا هواداران را با وظایف کنونی شان آشنا سازند. به باور ما، هرگونه ناشنوائی از رهنمودهای مبارزاتی شهریار میهن در این خصوص، با هر انگیزه ایی هم که باشد، آب در آسیاب جمهوری ننگین اسلامی ریختن است و به هدف تضعیف شاهزاده و جنبش ایرانگرایی صورت می گیرد!

۲. ائتلاف مشتاقان؛ برای به پیروزی رساندن یک انقلاب، شرایط گوناگونی باید دست به دست هم بدهند، تا این امر صورت گیرد. اتحاد و همبستگی ملت ایران تنها یکی از آنهاست. همبستگی و ائتلاف نیروهای سیاسی سرنگونی خواه در برابر نیروی دشمن، یکی دیگر از این مجموعه شرایط است. داشتن رهبر و دستگاه رهبری از دیگر شرطهای لازم از مجموعه فوق می باشد. مورد دیگر از این مجموعه؛ متقاعد کردن و اجماع بلوک های قدرتمند جهانی در پشتیبانی از جنبش مبارزاتی ایرانیان است. امروزه قدرتهای جهانی در حرف هم که شده، از آلترناتیوی پشتیبانی می کنند که فراگیر بوده و منحصر به یک فرد نباشد. به دیگر سخن؛ برای آنها حمایت از یک مجموعه به عنوان آلترناتیو و توجیه آن برای افکار عمومی و رسانه های کشور خودشان راحت تر است تا اینکه بخواهند فقط از یک فرد پشتیبانی کنند. با در نگر گرفتن این واقعیت؛ ائتلاف میان نیروها آن ازاریست که نه تنها ملت ایران را از هر قشر، طبقه، قوم و ... همبسته می کند، بلکه به جامعه جهانی این پیام را می رساند که ائتلاف امروز ما، ساز و کار آلترناتیو قدرت فراگیر آینده ما است. این است ضرورت تشکیل ائتلاف مشتاقان! با درک چنین ضرورتی بهتر می توان تشخیص داد که چرا طرح شعارهای احساسی و افراطی کمکی به سیاست های به جا و درست شهریار میهن نمی کند.

ناگفته پیداست که مقوله "ائتلاف" به عنوان یک ابزار سیاسی، میان نیروهایی شکل می گیرد که در رابطه با معضلات جنبش، خواستهای سیاسی-اجتماعی و ... با هم اختلاف دارند. و این اختلاف (ها) مانع از یکی شدن آنها می شود. اما همین نیروها می توانند پیرامون چند نکته پایه ایی و کلیدی دور هم آمده و با تشکیل ائتلاف بر سر همان نکات پایه ای، اختلافات را موقتاً به کناری نهاده و با یک صف کردن نیروهایشان، مبارزه ضد رژیمی را مشترکاً به پیش ببرند. به دیگر سخن، ائتلاف یعنی بسیج و جمع آوری نیروهای مبارز از جریانهایی سیاسی گوناگون به منظور فشار حداکثری بر رژیم برای سرنگونی آن است. اینکه کمی با جُستار ائتلاف و منظور شهریار میهن از ائتلاف مشتاقان آشنا شدیم، بهتر می توانیم پیام "همکاری" میان نیروهای میهن پرست را درک کنیم.

هواداران از این نشست چه می خواستند و آیا به اهداف خود دست یافتند؟

هواداران سامانه پادشاهی می خواستند که نشستی با شهریار ایران داشته باشند، و با ایشان سخن بگویند. این نشست حضوری به بخشی از انتظارات آنها پاسخ داد؛ دلنگرانی های خود را مطرح، و توانستند که بر سر نکاتی هم به توافق برسند. از این نگر در پاسخ به پرسش بالا، آری به اهداف خود دست یافتند. **ادامه در ص ۶**

پیروز باد مبارزات ملی-دمکراتیک ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!

همبستگی یا پراکندگی؟!

با رشد تدریجی جنبش اعتراضی در ایران از یکسو و از سوی دیگر؛ تحولات بین المللی و رشد تضادهای روزافزون میان جمهوری اسلامی و بخشهایی از قدرتهای سیاسی جهان، شاهد آنیم که در میان نیروها و گروههای مخالف جمهوری اسلامی، بار دیگر بحث "اتحاد" در میان نیروهای همسو مطرح می شود. اما چه عواملی سبب گشتند که تاکنون این همبستگی شکل نگیرد و بحث ها در این خصوص، نیمه کاره رها و یا اتحادهای نیم بند، آغاز نشده، فرو ریزند؟ در ادامه؛ این پرسش همواره مطرح است که چه گواهی ای وجود دارد پس از شکل گرفتن اتحاد دیگری میان نیروها، جنبش پادشاهی خواه دوباره شاهد فروپاشی این "اتحاد" و در نتیجه موجب سرخوردگی و ناامیدی بخش دیگری از مبارزان و میهن پرستان نگرده؟

واقعیت اینست هیچ پادشاهی خواهی، با پدیده همبستگی میان نیروهای پادشاهی خواه مخالفتی ندارد؛ اما واقعیتهای جاری نمایانگر آنست درک مشترکی از این جُستار در میان ما وجود ندارد؛ برخی سخت به صندلیها چسبیده شده اند، نگرانی از دست دادن صندلی به آنها اجازه نمی دهد تا سری به مبارزات مردم زده و با بررسی آن متوجه شوند در کجای کار ایستاده اند. برخی دیگر، که می کوشند دستی بهم رسانده و سنگی روی سنگ بگذارند، از بی تجربگی و یا ندانم کاری، خیلی زود خود را درگیر حاشیه کرده و این حاشیه ها به آنها اجازه بررسی و واکاوی فعالیت میدانی ای که انجام داده و یا در حال انجام آن هستند، را نمی دهد. نمی دانند چگونه درسهای لازم را بیرون کشیده و آن را پشتوانه فعالیت بعدی خود ساخته، تا بتوانند به فعالیت خود کیفیت تازه ای ببخشند.

دوستانی که هر از گاهی با رشد جنبش مبارزاتی مردم درون کشور، ناگهان به فکر "اتحاد" می افتند، باید به این نکات توجه عمیق بفرمایند:

۱. بررسی، واکاوی و جمعبندی شما از آخرین جنبش مبارزاتی ملت ایران چه بوده است؟ نقاط ضعف جنبش و قوت آن کجا بود؟ چه درسی از آن آموخته و در طول این سالها برای برطرف سازی نقاط ضعف چه کرده اید؟

۲. با این "اتحاد" می خواهید به کدام مشکل جنبش پاسخ دهید؟ نیروهایی که به این "اتحاد" می پیوندند، وظایف آنها چیست و چه کاری باید انجام بدهند؟ شما، وظایف خود را چگونه تبیین و تعریف می کنید؟

ما بارها درباره "صف مستقل" پادشاهی خواهان (برون مرز) سخن رانده و درباره آن نوشته ایم. پادشاهی خواهان بنابر وظیفه تاریخی ای که دارند، موظفند برای پیشبرد مبارزات ملی گرایانه، پیرامون یک برنامه مبارزاتی مشخص همبسته گردند. در این برنامه مبارزاتی است که نیروها نقش و جایگاه خود را درک و پیدا کرده، و پیرامون آن به مبارزه ای هماهنگ و هدفمند می پردازند. و نه برعکس! برای ما روشن است که محفل های چند نفره، خود به بندی دست و پا گیر تبدیل شده و اجازه نمی دهند که هموندان این محفل ها، بزرگ، هدفمند و راهبردی (استراتژیک) بیاندیشند. زین روی؛ توقع یکی شدن با وضعیتی که وجود دارد، به امری محال تبدیل گشته است. اما هنوز زمان برای "اتحاد عمل"، باقیست. این اتحاد، تشکیلاتی نیست، یعنی از تشکیلاتها نمی خواهد که با هم جمع شوند و یک انجمن، سازمان و یا حزب تازه تشکیل دهند. بلکه از محفل ها و انجمن ها و ... موجود می خواهد تا پیرامون نکات کلیدی، مبارزات خود را همزمان و هدفمند به پیش ببرند. این نکات کلیدی موارد زیر را در بر می گیرد:

۱. دفاع و پشتیبانی از مبارزات مردم ایران - در هر شکل و سطحی-

جهت تحقق خواسته های صنفی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ... مبارزاتی و انقلابی آنها؛

۲. مبارزه علیه قانون های قرون وسطایی زندان، شکنجه و اعدام، پشتیبانی از خانواده های داغ دیده، و کوشش برای آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی؛

۳. تبلیغ دموکراسی و سکولاریسم مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد بعنوان التریناتیوهای واقعا موجود استبداد و خودکامگی اشغالگران حاکم بر ایران؛

۴. پشتیبانی های همه جانبه و فعال تبلیغاتی، تدارکاتی، مالی و ... از رزمندگان و نیروهای میدانی ما که در صف مقدم مبارزه در ایران با دشمن پلید به مبارزه انقلابی برخاسته اند؛

۵. تمرکز فعال بر روی دشمن اصلی یعنی جمهوری ننگین اسلامی، و مبارزه فعال علیه دستگاههای سیاسی و بویژه اقتصادی رژیم در خارج از کشور با بکارگیری همه اشکال مبارزاتی شناخته شده متناسب با شرایط زمان و مکان؛

۶. اتحاد مبارزاتی با جریانهای همسو به منظور ایجاد و توانمندتر ساختن جبهه مبارزه ضد رژیم؛

۷. کوشش هماهنگ و نایستا در بکارگیری رهنمودهای شهریار ایرانزمین شاهزاده رضا پهلوی بعنوان رهبر انقلاب ملی-دمکراتیک ملت ایران، در موردهای فوق بطور مشخص و انقلاب ملی ایران بطور عام.

۸. و ...

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو با باور ژرف به این واقعیت که یکی از شروط لازم برای هر پیروزی اجتماعی ای، همبستگی مبارزاتی نیروهای همسو می باشد، همواره برای تحقق بخشیدن به این آماژ، دست همکاری و همیاری بسوی همه نیروهای پادشاهی خواه میهن پرست دراز کرده و از آنها می خواهد که: "در این لحظه تاریخی به ایران بیاندیشیم!"

ساز ناکوک مخالفان ... ادامه از ص ۳

در آن آشوب شرکت جستند (کتر از دو درصد) و چرا بیشتر مردم در خانه ها تنها نظاره گر رویدادهای خیابانی شدند؟!!

مقام دانشگاهی و علمی آقای شی هان هنگامی به اوج می رسد که با تکرار شعار بخش بسیار بسیار کوچکی از مخالفان رژیم مبنی بر: "مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر"؛ نشان میدهند که چقدر از واقعیت های جاری و مبارزات روزانه ملت ایران به دور بوده و به هنگام نوشتن مقاله، بخود زحمت نداده اند تا سرشان را از پنجره بدر آورده و نظاره گر آفتاب مهر ایرانیان گردند که یکصدا تنها یک نام را فریاد می زنند: پهلوی!

دکتر شی هان؛ امروز منافع ملی ایرانیان با منافع ملی آمریکا در منطقه گره خورده است، ندیدن این واقعیت خیانت به منافع ملی آمریکا هم هست! ساز کوک نشده شما برای همراهی با ملت ایران، ما را استوارتر می سازد!

سرمایه و قدرت در پرتو ... ادامه از ص ۱۵

سرزمینی پیرامون مسائل مختلف، بویژه شناخت عملکرد و روند سیاستگزاریهای قدرتهای بزرگ سرمایه داران و دولتهای تابع آنان در سطح جهانی نیز، دیگر عامل رشد اندیشه محسوب میگردد.

وجود اندیشه توانمند جامعه پیرامون شناخت حقوق انسانی و معیار ارزشهای انسانیش یکی دیگر از فاکتورهایی است که در هر جامعه مترقی و پیشرفته ای، شرط اساسی را بخود اختصاص میدهد، تا آن جامعه قادر گردد در برابر دولت، در رابطه با هرگونه کژرفتاری و عملکرد نامعقول و بدور از قانون مترقی وضع شده در پارلمان، قرار گرفته و از حقوق خود در هر زمینه ای پدافند نماید. با کوشایی و تلاش لازمه، ضمن ایجاد همبستگی و اتحاد در عمل و حس و عرق میهن دوستی، تلاش بر حفظ و پدافند منافع ملی خود نیز، دیگر فاکتور مهم و اساسی است که با دارا بودن آن، جامعه میتواند هم استقلال کشور و هم استقلال و سرافرازی خویش را فراهم آورد.

کوشش در زمینه سازندگی، آبادانی، پیشرفت و حس مسئولیت پذیری جامعه نیز، از فاکتورهای مهم دیگر این مقوله می باشد تا با انجام درست و مناسب آن، به آن میزان از توانمندی دست یابد و بدان میزان از خود کفایی برسد که دست نیاز بسوی کشور های دیگر دراز ننماید، مگر در معادلات و معاملات و مرادوات برابر و مساوی اقتصادی، سیاسی، تجاری، فرهنگی و غیره.



پیروزی



مبارزه



اتحاد

"این جامعه کارگری ایران است که دارد زیر چرخ دنده های نظام، خرد می شود!"

چیزی به سال نو ایرانیان، جشن نوروز، نمانده و برپایه برآورد ارگان دولت، "ایران"؛ دستمزد ماهیانه کارگران صنعتی ایران، برابر با ۸۶ دلار آمریکا می باشد. با رشد سریع قیمت‌ها و افزایش شدید بهای دلار آمریکا {اینک هر دلار آمریکا برابر با ۹۲۰/۰۰۰ ریال (نرخ دلار به هنگام نوشتن این مقاله)، در برابر ۶۹ ریال پیش از رویداد ننگین بهمن ۵۷}، بهای اقلام عمومی و مایحتاج روزانه مردم به شدت افزایش می یابد. در چنین وضعیتی، دستمزد کارگران به سختی می تواند از پس خورد و خوراک آنها برآمده و تنها کفاف یک هفته مخارج زندگی آنها را می دهد. ۱۴ تا ۱۵ ملیون تن از نیروی کار در ایران را کارگران تشکیل می دهند و با احتساب خانواده هایشان، جمعیتی برابر با ۴۲ تا ۴۵ ملیون تن، یعنی تقریباً نیمی از جامعه ایران را در بر می گیرند.

جمهوری اسلامی برای مقابله با بحرانهای خودساخته و ادامه جنگ با "غرب" و "صهیونیسم بین الملل"، می کوشد تا با کنترل نرخ ارز در ایران و با ایجاد تورم های مصنوعی و چاپ بی رویه اسکناس، بحران موجود را مدیریت کند. اقدامات اقتصادی رژیم نه تنها نتوانسته در طول ۴۶ سال گذشته (از زمان به قدرت رسیدن این رژیم)، زندگی اقتصادی ایرانیان را بهبود بخشد، برعکس روز به روز از توان و قدرت خرید مردم نیز کاسته است. برای نمونه کاهش قدرت خرید موجب گشت تا ۵۰ درصد مردم ایران و پیشاپیش آنان خانواده های کارگری، با افزایش بهای لبنیات، آنها را از سفره غذایی خود کاملاً حذف کنند.

این در حالیست که افزایش و تداوم روند گرانی اقلام مصرفی روزانه مردم، بویژه لبنیات، هشدار کارشناسان بخش "سلامت و بهداشت" را نیز به دنبال داشته است. به گفته آنها استمرار کاهش کالری دریافتی روزانه منجر به بروز بیماری های گوناگون در کوتاه و بلند مدت در میان اقشار مختلف جامعه و از آن میان، قشر آسیب پذیر کارگری خواهد شد. از طرفی به باور کارشناسان این روند در حوزه اقتصاد نیز تأثیرات منفی می گذارد و منجر به از بین رفتن گنجایش های تولید می گردد.

فقط این بخش لبنیات نیست که از سفره غذایی مردم بتدریج حذف می شود، گوشت مدتهاست که از سفره کارگران رخت بر بسته و بهای سیب زمینی نسبت به پارسال در همین زمان، افزایش قیمتی برابر با ۱۰۳ درصد داشته و به بالای کیلویی ۶۰۰/۰۰۰ ریال رسیده است. بهای نان و تخم مرغ در دو ماه گذشته بیش از ۸۰ درصد افزایش یافته و بر پایه گزارشهای منتشر شده در رسانه های ایران نمایانگر این واقعیت است که در طی ماه های پیش، بهای داروها تا ۴۰ درصد از سوی تولیدکنندگان گرانتر شده اند.

مردم ایران و پیشاپیش آنان، این جامعه کارگری ایران است که تاوان جنگ افروزی رژیمی را می دهد که بسان اشغالگران خارجی هیچ اهمیتی برای سرنوشت ایرانیان قائل نبوده و به تنها چیزی که می اندیشد، ایجاد بحران و سودجویی از فضای بحرانی موجود است. مردم ایران در شرایطی در وضعیت فلاکت بار اقتصادی کنونی زندگی می کند که گردانندگان این رژیم ددمنش، بالاترین حجم دزدی، اختلاس، رشوه و چپاول منابع طبیعی و ملی را به نام خود زده اند. بنا به گفته یکی از کارگران: "این جامعه کارگری ایران است که دارد زیر چرخ دنده های نظام، خرد می شود".

نگاهی به دستاوردهای نشست ... ادامه از ص ۴

اما آیا همه اش همین بود؟ به باور ما، نه! ما نیز در رابطه با مسائل جنبش دلنگرانی هایی داریم که مایلیم با شما در میان بگذاریم.

۱. از آنچه که در طی این نشست برآمد، هوادارانی بر روی یک طرح ده ماده ای (پسین تر به ۱۲ ماده ارتقاء یافت) توافق کردند. اما مشخص نکردند که با این طرح ده ماده ای چه می خواهند بکنند؟! آیا قرار است که این "طرح" مبنایی برای ائتلاف با جریانهای سیاسی ای که در این نشست حضور نداشته و به طیف پادشاهی خواه هم تعلق ندارند، قرار بگیرد؟ اگر این باشد که این طرح اساساً ره به جایی نخواهد برد. طرح سه ماده ایی شاهزاده برای ائتلاف، طرح مناسبی بود، اضافه کردن بندهایی بر آن، راه ائتلاف را اگر نگوییم خواهد بست، که بسیار سخت خواهد کرد. اما اگر قرار است که این طرح ده ماده ایی مبنایی برای همکاری نیروهای سامانه پادشاهی باشد، نخست باید روشن شود که در پاسخ به کدام ضرورت این طرح ده ماده ای سبز شد؟ نیروهای سامانه پادشاهی با یکدیگر ائتلاف نمی کنند، بلکه باید با هم یکی شوند. اگر شرایط یکی شدن آماده نیست، باید ریشه یابی کرد که این شرایط چه هستند که از یکی شدن آنها ممانعت می کند؟ هر چیزی که در یکی شدن نیروهای سامانه پادشاهی اختلال ایجاد می کند، در پیشبرد همین طرح ده ماده ای هم اختلال ایجاد خواهد کرد. برای اتحاد، ائتلاف و یا یکی شدن، نباید روی اختلافات خاک پاشید تا از دیده ها نماند گردند، بلکه اختلافات باید حل و چاره شوند و یا دست کم برای طرف های حاضر روشن و مشخص باشند.

۲. جمعی بر سر طرحی توافق کردند که با هم همکاری کنند. این بخودی خود خوب هست، اما کافی نیست. همکاری یعنی جمعی دور

"هم" گرد می آیند که "کاری" بکنند. خُب، اینک قرار است که این جمع چه "کار" کند؟ این دوستان مشخص نکردند که جمع شدیم چه کار بکنیم؟ همه وقت نشست را برای توافق بر سر یک طرح ده ماده ای گذاشتند، اما دریغ از دو دقیقه وقت که مشخص کنند اینک که از در بیرون رفتیم چه کاری قرار است انجام بدهیم؟!

پایان سخن؛

انجمن ما در روند دو سال گذشته درباره "صف مستقل پادشاهی خواهان" هم نوشت و هم بحث کرد. در آنجا به "اتحاد عمل" میان نیروهای سامانه پادشاهی به عنوان گام نخست هرگونه همکاری ای سخن رانده است. برای اجتناب از طولانی شدن این نوشتار خواننده گرامی را به نوشتارهای انجمن پادشاهی خواهان پیشرو در این زمینه ارجاع می دهیم. برداشت پایانی ما از نشست مونیخ این است که دستاوردهای بزرگ و مثبتی برای جنبش ملی گرایی و از آن میان هواداران سامانه پادشاهی دربر داشت که طی این نوشتار به مهمترین آنها پرداختیم. رهنمود مبارزاتی شاهزاده رضا پهلوی را به گوش جان می سپاریم و با پاسداری از آرمانها و ارزش های انقلاب ملی-دمکراتیک ملت ایران، برای همکاری با نیروهای همسو در راه سرنگونی جمهوری ننگین اسلامی، عملاً گام برخواهیم داشت.

نه به شکنجه نه به اعدام

نه به جمهوری ننگین اسلامی!

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!

در برابر تروریسم دولتی جمهوری ننگین اسلامی، نباید آزادی را به کشتارگاه بُرد!

همانگونه که آگاهید؛ دولت آلمان در اقدامی شرم آور و با دخالت های مکرر، سخنرانی شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی را در نشست سالانه "امنیتی مونیخ" که قرار بود دستگاهی مستقل از دولت بوده و به مسائل "امنیتی" و صلح جهانی بپردازد لغو، و دستگاه مزبور را ناچار به بازپس گیری دعوتنامه از صدای راستین ملت ایران نمود.

ما در اینجا قصد آن نداریم تا به تاریخ سیاست های فرصت طلبانه دولت آلمان در امور کشورهای دیگر بویژه خاورمیانه، بپردازیم و نشان دهیم که همواره کسب سود بیشتر آماژ اصلی این سیاستها بوده و نه "حقوق بشر" و یا "دموکراسی" برای مردمان ساکن این منطقه! ما در اینجا قصد نداریم تا این حقیقت را بازگو کنیم که گرنش در برابر بزرگترین دولت حامی تروریسم در جهان، با هر بهانه ای، کاهیدن ارزش ها و اعتباراتی است که مردم آلمان امروز بدان می بالند!

ایرانیان آگاه و آزادیخواه؛

رژیم حاکم بر ایران می کوشد تا با اعدام مبارزان ایرانی، صدای اعتراض آنها را خاموش سازد. وزارت امور خارجه آلمان می کوشد تا با به سکوت کشاندن نماینده راستین ملت ایران، عملاً جلوی اعتراض مردم ایران در محافل بین المللی را بگیرد. سپاه پاسداران به عنوان بزرگترین ارتش تروریستی جهان؛ در ایران مبارزان را قتل عام می کند، و در منطقه با پخش سلاح، پول و مواد مخدر به نیروهای اهریمنی منطقه یاری می رساند. و سیاستمداران اروپایی، از آن میان دولت آلمان از قرار دادن نام "سپاه پاسداران" در فهرست سازمانهای تروریستی سر باز می زنند. آیا همین دو نمونه نشانگر آن نیست چه نیروهایی برای استمرار ستونهای ستم در ایران و نابودی ملت ما، در تلاشند؟

هم میهنان مبارز و آزاداندیش؛

سکوت ما در برابر چنین اجحافی، سیاستمداران غربی را در مماشات و اتخاذ سیاستهای تسلیم طلبانه در برابر جمهوری ننگین اسلامی، گستاخ تر می سازد. نباید در برابر چنین سیاستهایی که می تواند روزی ایران ما را به ویرانه ای تبدیل سازد، سکوت کنیم! در زمانی که جمهوری اسلامی در ناتوانی کامل بسر می برد، و از ماشین دولتی نیمه تعطیلش، تنها نیروی سرکوب آن هنوز بصورت کامل فعال است، باید بیش از هر زمان دیگری برای بدست آوردن آزادی به مبارزه گروهی و رهایی بخش روی آوریم. باید خیابانهای مونیخ و ژنو را غرق پرچم های شیرو خورشید نشان کنیم، باید به جهانیان نشان دهیم که رهبر راستین ملت ایران کیست؟ باید به آنها بفهمانیم که با گرفتن تریبون، نمی توانند صدا را خاموش سازند! باید به آنها بفهمانیم که بلندگوها را می توانند از ما بگیرند، اما خیابانها را هرگز!

به بهانه لغو سخنرانی شاهزاده رضا پهلوی در نشست امنیتی مونیخ، و موضع جنبش پادشاهی خواه

نشست امنیتی مونیخ سالانه پذیرای مقامات سیاسی، امنیتی و نیروهای صلح جوی جهان در شهر مونیخ آلمان می باشد. آماج این نشست بر تقویت همکاری میان دولتها و نیروهای صلح دوست برای مقابله با تهدیدهای تروریسم و پشتیبانی از صلح و امنیت جهانی می باشد. از آنجاییکه این نهاد مدعیست که مستقل از سیاست ها و اعمال قدرت از سوی دولت آلمان عمل می کند، توانسته توجه افکار جهانی را بسوی خود جلب کند.

شاهزاده رضا پهلوی بعنوان تنها آلترناتیو واقعا موجود در برابر رژیم ملایان در ایران، همواره حضور و سخنرانی های ایشان توجه عمیق مردم ایران، نهادهای صلح دوست و حقوق بشر در ابعاد جهانی و سیاستمداران بین المللی و منطقه ای را بسوی خود جلب می کند. روشن است با شرایطی که ایران کنونی دارد و وجهه ای هم که شاهزاده دارند، حضور ایشان در هر نشستی، تریبونی خواهد بود برای رساندن صدای آزادیخواهی ملت در بند ایران.

اعمال نفوذ و قدرت از سوی وزارت امور خارجه آلمان برای لغو سخنرانی شاهزاده رضا پهلوی، نه تنها ضایعه ای جبران ناپذیر برای ادعای "استقلال" کنفرانس امنیتی مونیخ به نهادهای دولتی محسوب می شود، بلکه نمایانگر سر خم کردن دولت آلمان در برابر رژیم جنایتکار حاکم بر ایران نیز تلقی می شود. هنوز از یادها نبرده ایم قتل (اعدام) ناجوانمردانه جاویدنام جمشید شارمهد، شهروند دوتابعیتی ایرانی-آلمانی این کشور را که از سوی رژیم در شیخ نشین امارات ربوده و در ایران اعدام شد. وزارت منفعل امور خارجه آلمان نه تنها واکنش درخوری در برابر این جنایت نشان نداد، اینک با لغو سخنرانی شاهزاده پارس، چراغ سبز دیگری برای رژیم آدمکشان برای ادامه سیاستهای ضد مردمی اشان در ایران، می فرستد.

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو ضمن محکوم کردن سیاستهای

دوگانه و غیر اصولی وزارت امور خارجه آلمان هم برای موضع

انفعالی اش در برابر اعدام آزادیخواهان در ایران، و هم به خاطر

همدستی در به خاموشی کشاندن صدای ملت ایران در نشست امنیتی مونیخ، از همه آزادیخواهان و صلح دوستان جهان انتظار دارد تا با همبستگی با مبارزات ملت ایران و شاهزاده رضا پهلوی، و با به نمایش گذاشتن اعتراض خود در هر شکل و سطحی (مسالمت آمیز)، خشم خود از این اقدام غیر دموکراتیک وزارت امور خارجه آلمان نشان داده و بار دیگر فریاد می کنیم: می توانید بلندگو را از ما بگیرید، خیابانها را نه! می توانید سخنرانی لغو کنید، اما نمی توانید فریاد "جاوید شاه" را در گلو میهن پرستان ایرانی خاموش سازید.

شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی:

"... می دانیم که آزادی مان تنها به دست خود ما رقم خواهد خورد، نه به تصمیم دولت های خارجی. ... این ما - ملت ایران هستیم که سرنوشت خود را تعیین خواهیم کرد - و تا زمانی که پیروز نشویم، از پای نخواهیم نشست."

یک صدا، یک نام: پهلوی!

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن:

زیر دست مردان تا به کی محبوس؟

"دختران سیروس؛ تا به کی در افسوس؟

دختران ساسان؛ تا به کی خموشی ای زنان ایران؟

چند در حجابی، تا به کی به خوابی؟

هیچ کس خبر نیست، فکر خیر و شر نیست،

ای رجال ایران؛ زن مگر بشر نیست؟! زن مگر بشر نیست!؟

دختران ملت، تا به کی به ذلت؟ برکنید از سر، چادر مذلت!

مملکت خراب است، ملتش به خواب است،

ای زنان ملت؛ وقت انقلاب است!"

پس از قرن‌ها در پستوی خانه نشستن‌ها و چون بردگان در تارهای عنکوبتی شرع اسلامی گرفتار بودن، سرانجام این روند انقلاب مشروطه بود که صدای ظلمی که بر زنان ایران می‌رفت را در کوچه پس کوچه‌های انقلاب ملی ایرانیان به صدا درآورد. انقلاب مشروطه روزنه‌ای شد تا زنان ایران بتوانند پس از هزار و سیصد سال به تماشای سرب‌آوردن خورشید مهر ایران بنشینند. از تأثیر آن انقلاب بود که برخی از پیشروترین زنان ایران چادر سیاهی و مذلت را از سرها برداشته، تا پای در راهی نوین گذارند. تنها ۲۹ سال پس از فرمان مشروطه بود که به فرمان رضاشاه بزرگ، نماد تاریکی و سیاهی از سر ایران برداشته شد. قانون کشف حجاب راه را برای ورود زنان به جامعه و گرفتن مسئولیت در ساختن ایرانی جوان هموار ساخت. زن ایرانی پس از ۱۳۰۰ سال زندگی مذلت‌بار، با فرمان کشف حجاب تنها ۳۳ سال زمان نیاز داشت تا باری دیگر در ایران، اما اینبار در دوران ایران‌ساز پهلوی به مقام وزارت برسد. تکیه زن ایرانی بر مقام وزارت نشان داد که آرمیتس‌ها، گردآفریدها، آذرناهیدها، آپرانیک‌ها ... افسانه نبودند، بلکه این زور و فرهنگ جاهلیت اعراب دخترکش بود که با پوشاندن چادر سیاه بر سر زنان و زندانی کردنشان در پستوی خانه‌ها، به خواری ایرانیان پرداخته و در این راه از هیچ کوششی فرو نگذاشتند.



پس از رویداد ننگین بهمن ۵۷، باری دیگر نخست این زن ایرانی بود که مورد هجوم وحشیانه تازی پرستان قرار گرفت و می‌بایست به تباهی کشانده شود. امروزه که در بسیاری از کشورهای پیشرفته، زنان دارای مسئولیتهای خطیر اجتماعی بوده و بر مسند بالاترین مقام‌های حکومتی قرار می‌گیرند، زن ایرانی مزیت آنرا دارد که در قرن ۲۱ بزیید، اما در بندهای اسارت دوران جاهلیت اعراب، زندگی کند. بیخود نیست که درجه رشد فکری و آزادی در جامعه‌ای

را با میزان آزادی زنان در آن جامعه می‌سنجند. امروزه هرچقدر زن ایرانی از سوی تازی پرستان تحقیر می‌شود، حال جامعه نیز روز بروز خرابتر و زندگی‌ها تیره‌تر از پیش می‌شوند. افزون بر آن خشونت‌های سیستماتیک بر زنان در محیط کار، در محیط آموزش، در خانه ... اعمال می‌شود، جامعه را بیش از پیش بسوی خشونت پایدار می‌راند. خشونت‌های که تا هم اکنون آرامش و آسودگی را از مردمانش ستانده است.

بر این باوریم؛ سرچشمه همه نابرابریها و ستم‌هایی که بر گروه‌های گوناگون اجتماعی و از آن میان زنان ایرانی می‌رود، این جمهوری ننگین با آن "قانون شرع اسلامی" اش است که زنان را موجودی درجه چنم می‌شناسد. در سالگرد هشت مارس روز جهانی زن، بار دیگر بر این پیمان خود پای می‌فشاریم که برای ساختن ایرانی آباد، آزاد و رها از هرگونه نابرابری و برقراری عدالت اجتماعی، از هیچ کوششی فرو نمی‌گذاریم. بدین منظور راهی جز سرنوشتی قانون شرع، نابودی دستگاه واپس‌گرایی اسلامی حاکم و برپایی ایرانی آزاد و دمکراتیک به رهبری شاهزاده رضا پهلوی در پیش پای ما قرار ندارد. در این راه همه ما ایرانیان؛ چه زن و چه مرد، چه پیر و چه جوان ... همبسته و هم پیمان باید ایران خود را از وجود نیروهای اهریمنی حاکم در رزمی مشترک پاک سازیم.

آزادیهای فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... حق تردیدناپذیر همه ایرانیان است!

”سرمایه“ و ”قدرت“ در پرتو مطالعات جامعه‌شناسی و آسیب‌شناسی اجتماعی

ستون آزاد

بزرگوار داریوش (حسن) درشتی، دانش‌آموخته جامعه‌شناسی

جرارد لنسکی، جامعه‌شناس آمریکایی زاده ۱۹۲۴ در زمینه رشد جوامع، فرهنگ و تفاوت‌های فرهنگی میان آنان بر حسب میزان کیفیت پیشرفتشان و تحولات رفتاری آدمیان در مسیر این رشد در دوران مختلف، بسیار روشن سخن گفته است.

او این دگرگونی‌ها را در پنج مرحله تقسیم بندی کرد.

۱. **شکار و دستاوردهای آن:** که ابتدائی‌ترین مرحله زندگی آدمیان و بطور کلی جامعه بوده است. در این دوره، انسان با بکارگیری وسایل ابتدائی جهت شکار جانوران برای تنازع بقا مبارزه می‌کرد. در این مرحله، انسانها با شناسائی یکدیگر و ایجاد ارتباط گام به گام، تشکیل اجتماعی کوچک را بنا نهادند.

۲. **باغبانی و شبنانی:** انسان با شناختی که به مرور زمان از گیاهان؛ اعم از میوه جات، سبزیجات، غلات و غیره، به دست آورده بود با ابزار و روشهای ابتدایی به کاشت و برداشت آنها آغازید. در همین مرحله بود که توانست با اهلی کردن جانورانی چون گوسفند، گاو و سپس اسب به زندگی خود رونق بخشد و از نظر روند تکامل اجتماعی گام بزرگی بردارد. امروزه حیوانات مختلفی توسط انسانها اهلی و خانگی شده اند ولیکن در قرون و اعصار گذشته تا بدین حد گسترده نبوده است.

۳. **کشاورزی:** رشد کشاورزی و انباشت محصولات، استثمار انسان از انسان، بتدریج شکل گرفت (برده داری و فئودالیسم). از این دوران است که جامعه شکل دیگری بخود می‌گیرد و همگام با آن، فرهنگ نیز دستخوش دگرگونی‌های اساسی می‌گردد. در این دوره است که نوع بشر به دنبال پاسخ برای پرسشهایی که همیشه ذهنش را مشغول کرده بود برآمده و دین را اختراع و سنتهای موهومی برای آن می‌آفریند. این فرهنگ خرافی به‌مراه ایجاد طبقات مختلف اجتماعی و تضادهای موجود میان آنها سبب گشت تا برتری خواهی (تبعیض) در روابط اجتماعی آدمیان روندی عادی و جالفتاده بخود بگیرد. عادی شدن برتری خواهی به مرور زمان خود را در زمینه سهم نابرابر انسانها در رابطه با مالکیت بر زمین و تقسیم ثروت میان آنان به شکل حقوقی تثبیت شد. رعیت در بند استثمار ارباب قرار گرفت و با نادیده گرفته شدن سهم نیروی کار، انگیزه‌های شورش‌های خونین دهقانی در جوامع بشری شکل گرفت.

۴. **دوران صنعتی:** آغاز این دوره برابر است با نیروی کار نوینی که پا به عرصه تولید فرآورده‌های صنعتی در اجتماع بشری می‌گذارد. در این دوره، کارگران با ساعات کار زیاد و مزد اندک زندگی سختی داشته و تضاد طبقاتی بین کارفرما و کارگر بشدت چهره زشت خود را به نمایش می‌گذارد. در آغاز این دوره کارگران یا همان نیروهای کار با بدترین شرایط زیستی، در تلاش برای تامین معیشت زندگی با ناگواریهای فراوانی روبرو بودند. به مرور زمان و با پیشرفت و توسعه ابزار و روابط تولیدی، همپای رشد آگاهی در میان آحاد جامعه، کارگران نیز توانستند در کشورهای پیشرفته صنعتی و توسعه یافته با رفع قوانین برتری جویانه، به میزان قابل توجهی به حقوق انسانی خود دست یابند.

هر قدر که صنعت و تکنولوژی رشد بیشتری کرد به همان اندازه نیز اندیشه بشری دستخوش تحول و دگرگونی شده و بر میزان انتظارات جامعه و کارگران افزوده گشت. شکل یابی نهادهای حقوق بشری،

اتحادیه‌ها و سندیکا‌های کارگری از جمله دستاوردهای این دوره از دگرگونی‌ها و تلاش‌های نوع بشر است. پیشرفت صنعت و تکنولوژی عامل بالا رفتن سطح استاندارد زندگی مردم گردید. هرچند انقلاب صنعتی و به‌مراه آن اختراع ماشین‌آلات صنعتی عامل تغییر اساسی و فاکتور بسیار مهمی در راستای پیشرفت و ترقی زندگی آدمیان شد؛ ولی نتوانست بصورت مطلق برتری جویی (تبعیض) را در جامعه ریشه کن سازد. زین روی با وجود پیشرفت صنعت و بهبود شرایط معیشتی مردم، بخشی از آحاد جامعه بویژه کارگران در کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه، تحت استثمار صاحبان کارخانجات و سرمایه داران بوده و هنوز نیز می‌باشند.

۵. **پسا صنعتی (فرا صنعتی):** رشد ماشین و فناوریهای نوین جای نیروی کار انسانی را می‌گیرد. امروزه فناوریهای اطلاعاتی به گونه‌ای رشد یافته که جای بخش بزرگی از نیروی کار (کارگر) را گرفته و با توجه به آموزشهایی که در بخش تکنولوژی صورت می‌گیرد، از نیروی انسان در جایگاههای ویژه‌ای مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و همانند گذشته نیروی فیزیکی زیادی بکار گمارده نمیشوند. نیروهای انسانی، جای خود را به ماشین (رابطها) داده اند. بعبارتی دیگر رابطها جایگزین نیروهای انسانی گشته اند. سطح دانش اطلاعاتی بالا رفته و میزان گستردگی آن بقدری افزایش یافته که دیگر، اطلاعات نیز در جایی متمرکز نگشته و خود این عدم تمرکز تکنولوژی اطلاعاتی در اکثر جوامع، همراه با فرهنگهای متفاوت نیز در آنها رسوخ نموده است. برای نمونه "ویکی پدیا"؛ هر چند که اطلاعات موجود در آن بعضاً ناکافی و در برخی از موارد نادرست به نظر می‌رسند، اما اطلاعات را در وسعتی به میزان بسیار زیاد در پهنه و گستره زمین پخش می‌کند و این گستردگی، موجب شده است تا جوامع گوناگون نیز از آن بهره‌مند گردند.

امروزه به عامل مهم دیگری که همواره باید مورد توجه قرار گیرد، نقش بنیادینی است که سرمایه در گسترش و پیشرفت جامعه انسانی بازی می‌کند، است. ولی صاحبان سرمایه بخاطر کسب سود بیشتر، با دامن زدن سیاستهای رقابتی میان نیروهای کار، جنبه‌های منفی را برجسته ساخته و در نهایت می‌کوشند با تغییرات منفی و غیر انسانی دامنه سودآوری را افزایش بخشند.

این بهره‌وریها طبعاً پیامدهای بسیار زیانباری برای جوامع مختلف، بویژه جوامع نیمه توسعه یافته و توسعه نیافته به‌مراه داشته باشد. رقابت قدرتهای اقتصادی جهانی، با عنوان بزرگ سرمایه داران، بدون در نظر گرفتن ملاحظات معیار ارزشهای انسانی - اخلاقی، بویژه در سرزمینهایی که سرمایه خود را در راستای بکارگیری و توسعه بیشتر و سود آوریهای فراوان برای خود، با به استثمار درآوردن برخی از کشورها و به استثمار کشاندن مردم آن سرزمینها، البته بدون ایجاد جنگهای کلاسیک، نیروی کار بسیار ارزان و مواد اولیه با قیمتهای بسیار ناچیز و پرداخت مالیات بسیار اندک و در نهایت ایجاد تشکلات مافیای روابط بجای ضوابط، تواسنه اند سیستمهای انحصاری با روشهای متفاوتی را در سطح جهان آنهم صرفاً برای درآمدها یا منافع هر چه بیشتر و طبعاً کسب قدرت افزونتر خود بکار گرفته و میگیرند.

امروزه سیستم تکنولوژی پیشرفته که در حیطه قدرت بزرگ سرمایه داران قرار دارد، با روشها و متدهای مختلف و با در دست داشتن مدیا و برنامه‌هایی در سطح جهانی، توانستند بشکل قدرتهای بلامنازع ادامه در ص ۱۵

بی هم، تنهائیم!

با هم در اوجیم

ستاره ی تابان سیستان؛ رادمان پور ماهک (بخش ۳) (یعقوب لیث صفاری)



بزرگوار دکتر دانیال دانا

ستون آزاد

بزرگوار دکتر دانیال دانا مهرورزیده و این نسک ارزنده را که فرآورده کوشش های علمی ایشان است؛ بدون هیچگونه چشم داشتی برای چاپ در "برای ایران"، در اختیار ما نهادند. انجمن ما با قدردانی و سپاس فراوان از ایشان؛ بخش هایی از این نسک ارزشمند را برای خواندن و بدست آوردن آگاهی از سرگذشت میهن پرست آزاده ای چون؛ رادمان پور ماهک، در برابر شما خوانندگان گرامی قرار می دهد. سبک نوشتاری به پارسی روان بوده و بسیار کوشیده شد تا از بکاربردن واژه های انیرانی خودداری گردد. انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

جوانمردان:

دوران کودکی تا نوجوانی ی رادمان را در جایگاه بزرگترین فرزند خانواده ای روستایی اگر همواره سرگرم کار با پدر در کارگاه رویگری به بازار رویگران شهری چون زرنگ (رزنج) انگاریم، با این پرسش ساده رو در رو میثوبیم که: "چگونه چشمه ی جوشان میهن دوستی در سر و دلی خام و نه چندان آموخته و آگاه وی، آنگونه جان گرفته و سر از باروری درآورده توانا که در فرازی خودساخته توانسته کاری چنان سترگ را سر و سامان دهد؟ مهبانو همسر وفادار همشانه اش را کم بها ندهیم، هر چند دوران همزیستیشان به یکسال هم نرسید!

با دستانی تهی، ولی دلی انباشته از بیکران مهری به مام بیمار میهن، شده آفرینشگر ارتشی چنان نیرومند و برانداز! توانسته سراسر ایرانزمین را از گند ناخواران ریز و درشت خلیفه ی درنده در بغداد (المعتمد و بالله) بیالاید و ارتش نیرومند خودساخته را برساند پشت گوش دیو پلید - آنگونه که پیش از آغاز درگیری، دیوک خود را ناچار دیده افزون بر نیمی از سرزمینهای زیر فرمان را دست و دلبازانه به یکتا فرمانده سیستانی در سراسر ایران پیشکش کند! جان سخن اینکه پیرو گزینگویه ی: "خواستن، توانستن است"، تاریخ را واداشته تا نام مانای خویش را در دل خود جای دهد! آرتور شوپنهاور با افزودن چند واژه بر آن گزینگویه، بیخ و بنی فلسفی - رفتاری را به درستی پرورده و افزوده: "خواستن اگر یا نیروی اراده در هم آمیزد، به راستی توانستن میشود!" (اصل اراده) "رادمان خواسته و توانسته، به ویژه که در انجام آن خواسته، اراده ای داشته سختتر از سختترین چندهای روزگار!

چه شبها که با آرزوی دستیابی به خواسته ی دیرین به بستر نرفته و تا دیرگاهان با چشمانی بسته میدان جنگهای اینجا و آنجا را در سر نیاراسته؟ چه گاهان شکو همدی که سرداران و سرکردگان دشمن را در افت و خیز درگیریها افتاده بر خاک ندیده؟ چه خوابهای خوش و ناخوش پیگیر، روان ناآرام آرزومند را در دل نیمه های شب نپرانده و غوغای بگير و ببندی آتشین، جانش را نیاززده و هزاران گمانه از ایندست! جان و روانش در خواب و بیداری، به خوشی و ناخوشی شده یکپارچه شور در جنگ با اهریمنانی که خانه اش را آلوده و و خواهان فرو ریختنشان بوده - دار و ندار و بیخ و بن همه ی آرزوهایش شده یکبار پیروزی بر دشمنی درنده!

خرمن خرمن آرزوهای آنچنانی به سر و دل رزمنده ی جوان، گاه و بیگاه جولان داده تا در پرتو انگیزه ای توانا (اراده ای از آهن)، فرزند شفته ی آزادی ی میهن را برانگیزانده تا برخیزد و کار را با دشمن فرهنگ خانگی یکسره کند! در افت و خیز راهی گنگ و ناهموار بیگمان بارها از خود پرسیده: چگونه؟ با کدام ابزار و به یاری و پشتیبانی ی چه کسانی؟ سرانجام دل به دریا زده و بر آن شده تا با

پشتوانه ی پدر و برادران و چند تن یار کارای پیرامون، کار بزرگ را در سایه ی فرهنگ جوانمردی بیآغازد و نیک آغازیده! (عیاری - گرفتن سرمایه از دارا و بخشیدن به نادار).

در پرتو روشی اینچنین کارآمد و هماهنگ با فرهنگ آنروز، هم توانسته نیروی خود را روز به روز بیافزاید و هم وابستگان به دشمن را گام به گام بیآزماید و سرانجام به سرمایه ای دست یابد تا بتواند با توانی ناچیز، نیرویی سزاوار آفریند.

نوزده ساله جوانی برومند برادران خویش را شانه به شانه ی شماری از جوانان هممیهن، زیر نام "**جوانمردان**" در هم گره زد تا بر کاروانهای فرمانروایان بیگانه در خانه بتازند و بخشی از دستاورد را به هممیهنان نیازمند پیشکش کنند. با پیگیری ی چنین روشی توانسته جوانان بیدار روستاها و شهرهای دور و نزدیک را با خود همدست کند تا در آینده ای نه چندان دور بتوانند زادگاهشان را از گند تازی برویند و دستان دراز بیگانه را در خانه کوتاه کنند.

کاراترین انگیزه در درون یکایک جوانمردان، گرایش به فرهنگ راستین خانگی و بیزاری از بربران بیابان بوده که شده اند مایه ی ننگ آریابوم. خواهان کفر بیابانیانی هرزه بوده اند که خون هزاران هزار ایرانی بر دستان ناپاکشان میچکیده! - یکایکشان را مایه ی ننگ ایرانشهر شناخته اند. زور و ستم پیگیر ددانی که جانشان را به لیشان رسانده، بربران اهرمنزاده ای دیده اند که جز پلیدی و پلشتی نزاده و جز بدنای نپرونده اند. حبیب لوی مینویسد:

"سال ۶۳۸ که شهر اورشلیم به تصرف سپاه عمر درآمد، در جای معبد حضرت سلیمان، مسجدی به نام خود ساختند و مقرر داشتند: هیچ یهودی و مسیحی حق سکونت در اورشلیم را ندارد! ممنوعیتهای دیگر مانند ساختن کنیسا و کلیسا یا خودداری از ترمیم آنچه که در قدیم ساخته شده - خواندن نماز با صدای کوتاه - ممنوعیت آمدن به ادارات دولتی - عدم قضاوت درباره ی مسلمین - عدم جلوگیری از همدینانی که خواهان تبعیت از اسلامند - ممنوعیت مهر در انگشت - پوشیدن لباس مخصوص رنگی برای غیرمسلمانان - ممنوعیت سوارکاری - پرداخت جزیه و..." (تاریخ یهود ایران، حبیب لوی، پوشینه دوم، چاپ یکم، بروخیم تهران، ۱۳۳۹، برگ ۳۲۳).

ادامه در ص ۱۱

آموزش و پرورش رایگان و باکیفیت، از دبستان تا دانشگاه حق همه ایرانیان است!

رادمان پور ماهک ... ادامه از ص ۱۰

دهه ای از رستاخیز جانانه ی سرخ جامگان پاک خرمی میگذشته (۸۱۶-۸۳۸ م، برابر با ۲۲۳-۱۹۹ ه. ق) که طاهریان در خراسان بزرگ، علویان (حسن پسر زید) در مازندران و گرگان، رادمان پور ماهک در سیستان برخاسته بودند تا دشمن را از خانه برانند. پاک و رادمان سرسپرده ی بی چون و چرای فرهنگ خانگی، باورمند به فروریزی ی تبار دد و دیو در سراسر ایرانزمین بوده و نیروی رزمی ی توانا و سازمان یافته در این زمینه را آموزش داده بودند. خواهان بازگشت به فرهنگ خانگی ی پیش از یورش تازی به ایران بوده و سرسختانه با دشمن دریده جنگیده اند. ولی تیره های طاهری و علوی مانند سیه جامگان که سده ای پیش از آنان به میدان آمده بودند، کیش بربران را پذیرفته و گونه ای هماهنگی با آنان داشته اند (زیربنای بیمایگان شیعی)، ولی همزمان برای آزادی ی ایرانزمین از ننگ بیگانه با خلیفه و وابستگیانش کژدار و مریز ساخته اند. خواستن چیزی که نداشته ایم، همیشه شده بزرگترین آرزوی روزگاران - چهارده سده در دام بیمایگان راه را گم کرده به تاریکستان پرپر زده ایم - چشم به راه روشنایی مانده ایم، بی آنکه خود را به نیکی و ارسیم و پیرامون را به درستی بشناسیم. چنین بوده که کارهایی از دام دد و دیو به درازا کشیده و سر فروفکنده رسیده ایم به تاریکستان خاموشان. افزون بر فرمان ددمنشانه ی ۴۰ ماده ای ی آن دد درنده (سومین خلیفه، عمر)، به دستور دیو بغداد (خلیفه المتوکل) زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان بر پوشاکشان باید نشان ویژه ی رنگی میدوخته اند. همچنین بر درب خانه شان باید نقش شیطان را نقاشی میکردند تا کیش خانگیان بی نیازی به پرسشی، بیرون از خانه، بر هر گذرنده ای شناسایی شود و همه بدانند چه کسانی در این خانه زندگی میکنند؟ (تاریخ یهود ایران، پوشینه ی دوم، چاپ یکم، بروخیم تهران، ۱۳۳۹، برگ ۳۶۷). در خراب آبادی چنین با روانی له شده زیر بار ددستایی، بیداری و به خودآمدگی میمیرد تا هرزگی، زشتی اش را از دست دهد و نیایش پنچگانه ی روزانه به پیشگاه اهرمن بشود خدانشناسی ی کوران!

خورده گامهای پسین:

گوهر مانای پایداری در برابر یورشگر بیابانی در اندرون ایرانی به هر دوره ای در هر گوشه ای از این آب و خاک، چون آتشی فروزان، پر شرار و سوزان مانده ته هر دلی به هر لانه و کاشانه ای - سوخته و سوزانده تا گرما و روشنی بخشد و امید به آزادی و پیروزی و بهروزی را به هر دم و بازدمی هرچه گیراتر کند.

چیز چندانی به فرخنده روزی نمانده تا همگان را دست در دست هم بینیم با کوله باری از تلخ و شیرینهای پشت سر. رسیده ایم به امروز و امروزیایی با نشانه هایی بیشمار از آموخته ها و دیدنیها و دریافتهای سازنده ی آموزاننده که همه گواه برجیده شدن خوان گسترده ی اهریمنند در خانه ای با انبوهی از درد و آسفتگی - خانه ای تشنه ی یک چکه پاکی تا اکسیر مهر گیرای مام میهن را در ۱۶۴۸.۱۹۵ کیلومتر مربع خاک پاک آریابوم در دل یکایک شهروندان جوشان بینیم و دوباره ایرانی شویم!

جادوی فرمانروایی بر روانهای پریش، میان ستایشگران بتان بتکده ی آنسوی مرزهای ایرانزمین، دانه دانه دارد و امیرود. نوید خوش آزادی ی راستین و رستن از چنگ خودفروخته ی روانپریشی که در تاتر زندگی، نقش آفرین ردا و دستار و منبر و پالهنهای شومش شده، به سر رسیده و آنرا گام به گام دارد فرو میریزد! شگفتا، چشم و گوش نوجوانانمان تبار زی تیزتر دیده و دریافته تا سر و دل بیدارتران را با خود همرنگتر بیند و کاراتر بشنود و بگوید و درد را دیدنیتر نشانمان دهد.

گویی روانهای پاک بزرگانی چون رادمان پور ماهک و پاک خرمی و شهنشه کورش و هزاران چون آنان در اندرون نوجوانانمان لانه کرده که اینگونه گویا و پرده درآ به میدان آمده اند تا رهبری ی فردا را به دستان توانای خویش گیرند! "کور باد چشمی که تاب دیدن شکوه بیتای ایران و

ایرانی را در فردای پیش رو ندارد." - فردای ارجمندی که در راهست و فریاد رسای پیشاهنگانش را دنیا خوب میشنود. در فرازهای پیشین از چند و چون پایداری ی ایرانیان در برابر ددان بیابان گفتیم که چگونه از نخستین روز یورش بیگانه به این آب و خاک آغازیده و تا امروز پیگیر مانده - سازماندهی ی نیروهای پیکارگر بر راستای آرایش یکانهای رزمی در بیش از ۵۰۰ شهر بزرگ و کوچک ایرانزمین پهناور در گزارشهای گوناگون آمده که شگفتا، بیشتر در ستایش یورشگر و همدست ناپاک وی (شیعه ی شنیعه) بوده!!! - شهروند پاکدل ایرانی به زبان بربران بیابان، کافر، زندیق، مجوس، گبر، آتش پرست، عجم، موالی، جهود، ترسا و هزاران واژه ی بد دیگر از ایندست خوانده شده! درندگان بیابان، بخوانید: "سپاه تازشگر تازی"، که با نوید خون و مرگ آمده دینی جهانگستر با ویژگیهایی شگفت را در سراسر زمین بگستراند، از ما چه گرفته و چه به ما داده؟!

پرسشی سرسام زا که بیگمان از کودکی و شاید از نوجوانی در سر و دل رادمان پور ماهک و همزمانش روز و شب و گاه و بیگاه میجوشیده و جان بیدارشان را با خود میجوشانده - اندرون پر جوش و خروش کدام میهن دوستی را از دیروز تا امروز اینگونه توفانی و توفانزا ندیده اید؟

پیش از آغاز کار رادمان، سرکرده ی تبار طاهری و همدستانش نه تنها خراسان بزرگ و سیستان و اسپهان و کرمان و تبرستان را زیر فرمان داشته اند، که بر بخشی از آتورپاتکان نیز چیره بوده اند (همدستان پارسی زبان بغداد).

تیره ی تباهی که تا دیروز، شکم زن آستن ایرانی را جر میداده تا نوزادش را به هوا پرتاب کند و مایه ی خنده ی همکیشان شود (خوارج)، گریزان از چنگ همکیشانی درنده تر از خویش (علی در جنگهای صفین، جمل و نهروان) به سیستان و خراسان و کرمان رخنه کرده و نیرویی شده در برابر آندسته از فرمانروایان بومی که با بدکیش و بدکیشی در ستیز بوده اند.

رادمان و گروه کوچک یاران وفادار (عیاران) در سایه ی تلاشی پیگیر، شهر غزنین را از چنگ نماینده ی بغداد (صالح) درآورده و یکی از یاران خویش را بر جای وی گمارده - رادمان آنروز فرماندهی ۲۲ ساله با ارتشی خودساخته و سرمایه ای کوچک، نخستین فرمانروای ایرانی پس از تازش تازی به ایرانزمین، میکشیده سرزمینهای زیر فرمان را دست در دست پارانیش به شیوه ی کهن سر و سامان دهد. آرزویی بلندبالا که همیشه به سر و دل میپورده، این بوده که چگونه روزی خواهد توانست سراسر آریابوم مانا را از چنگ تازی برهاند و آزادی ی راستین را به خانه و خانگیان بازگرداند؟

بازدارنده های سر به آسمان کشیده ی سیستان در برابر چنان آرزویی، تنها نانخواران ارزانجان بغداد نبوده اند، که سازمانی جاافتاده و بسیار آزموده با دستانی پر مایه و نیرومند (طاهریان به فرماندهی ی طاهر ذوالیمینین - جنگنده با دو شمشیر در دو دست!) که به آنان پیوسته بودند تا بهتر بتوانند با دشمن بجنگند!

طاهریان توانسته بودند افزون بر خراسان، پارس و کرمان را نیز فرمان آرند. پهلوان رادمان، هم طاهریان و هم خوارج را برچیده و بخش بزرگی از ایران را یکدست کرده - پارس را زیر فرمان آورده - هرات را از چنگ سرکرده ی تازی رها کرده و او را روانه ی زندان کرده (رحیم ابن حیدر سرکرده ی خوارج) - تبرستان و فرارودان (ماورالنهر) را هم از چنگ نانخواران طاهری - علوی درآورده - آنروز میان مردمان شاد دست افشان پاکوب، چون شیر غریده و گفته: "خدا با منست و شما هم با من، پس همه با او هستیم که یکپست و بیش نیست که خود مهرست و دیگر هیچ. دست در دست هم نهیم

ادامه در ص ۱۲

بهداشت و درمان باکیفیت و رایگان حق همه ایرانیان است!

رادمان پور ماهک ... ادامه از ۱۱

تا به یاری ی او، ایرانمان را از چنگ دشمن او که دشمن ما هم هست، برهانیم. زبان زیبایی پارسی و فرهنگ خانگی را پاک و پاکیزه آراییم و به فرداییانمان پیشکش کنیم، تا آنان نیز آنرا کاراتر بپرورند و به فرزندانمان بسپارند. زیباییهای شورانگیز خانه ای که به گند بیگانه آلوده، پاکیزه به زندگان بسپاریم تا آیندگانمان جز زیبایی نبینند!"

شکوه بیتای فرمانده رادمان و پیروزیهای چشمگیر پیاپی در سراسر آریابوم، چرت سرکرده ی بغداد را پرانده (خلیفه المعتمد) - زنگی روانخراش، یک دم آرامش ننهاد - تا در نامه ای ویژه، سرزمینهای زیر فرمان رادمان پورماهک را به شیوه ی فرمان دستنویس (سند رسمی) به شهنشاه دادگستر پارس بخشیده! ولی رادمان را سودایی دگر به سر بوده - او و ارتش کارآفرینش آمده اند ددمنشی را در تیسپون، پایتخت زیبایی شهبان ساسان که امروز شده زباله دان بربران بیابان (بغداد) براندازد و آنجا را دوباره تیسپون کنند. تازه شده بود ۳۹ ساله که شهر اهواز را بی بازدارنده ای گشوده و سرکرده ی دست نشانده ی بغداد را چون زباله ای بی بها خوراک زباله دان کرده - به یک گامی ی پایان بازی رسیده - پایان افزون بر ۱۷ سال جنگ و گریز و داد و بیداد در پهنه ی ایران در مانده!

دیو بغداد بود و نبود خویش را در گزندی بی چون و چرا میدیده - سپاهی گران را روانه ی خوزستان کرده - رادمان روانه ی بغداد بوده تا برگی نو به دفتر سرنوشت ایرانزمین بیافزاید. خواهان بازگشت به دوران شکوفان ساسان بوده و دستگاه بغداد (حلافت عباسی) را دشمن خونی ی ایران و ایرانی میشناخته - در تاریخ سیستان از او یاد شده که رو به مردم گفته: "دیدید با روزبهان خراسانی (ابوسلمه، ابومسلم) چه کردند؟ با خاندان برمک و فضل ابن سهل و بسیاری دیگر چه؟"

پس از پاپک خرمی، تنها فرمانده ایرانی در برابر تازی بوده که به دنبال فروریزی ی دودمان ساسان، خواهان بازگشت ایرانیان به آن روزگاران شده و در این راه از جان شیرین گذشته - ملکزاده در (سرگذشت صفاریان) به روشنی مینویسد:

"یعقوب، ارتش را خدمتگذار مردم میدانست. نجیب و سر به زیر بود و با زنان رفتاری محترمانه داشت و همسرش (راخله، همسر پسین) نزد مردم از جایگاهی محترم برخوردار بود. توکل به خدا داشت و در امور سیاسی با مشاورین به همسخنی و رایزنی میپرداخت." (سرگذشت صفاریان، چکیده ای از تاریخ سیستان، الهام ملکزاده، چاپ سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۱، تهران).

بر این راستا نمیخواست چون آنان و بسیاری دیگر خوشبایران ساده انگار، در برابر نیرنگ ناپاکان تازی، بازنده باشد. رادمان از چند و چون درد شب و روز مردمی که زیر فشار زورگویان بیگانه، فریادشان به آسمان رسیده، به نیکی آگاه بوده و دمدم جان و روانش را میگزیده - برآوردن نیازهای نیازمندان در مانده را برترین و بی اگر و مگرترین بایستگی میشمرد.

در گیر و دار راه پر پیچ و خم بغداد و چند و چون برخورد با سپاه اهرمن و زدودن انگل از دامن پاک ایرانزمین، یاد نخستین روزهای پیکاری در سرش میجوئید که ارتش نیرومندش را به فراز امروز رسانده تا گریبان دیو ناپاک بغداد را در چنگ مردم بیند. یاد نان خودساخته ی جوانمردی در نخستین روزها و خرد سازماندهی و هنر یارگیری ی گام به گام ارتش نوپا و پیروزیهای پیاپی ۱۷ ساله در سرش میجوئید.

یاد روز بزرگی که ناخواه بغداد را از شهر خانگی اش زرنگ رانده و بر کلان شهر بُست شوریده و دست نشانده ی بغداد (العمار) را که به جنگ با مردم قوس و نیشک رفته بود، از پا درآورده و

سیستان را از گندشان پالوده در سر مردم مانده - در پشتیبانی از مردم، مالیاتها را کاسته و در گسترش سازندگی و فرهنگ خانگی به چه بن بستها که برنخورده بود (۲۴۷ ه.ق).

یاد روزهای پر شکوهی که با سپاهی گران هرات و کابل و تخارستان را از چنگ سرسپردگان دیو بغداد درآورده و در بازگشت اندیشه ی ساختن سیستانی نو به سر میپرورد. تا آنجا که میتوانست مالیاتها را کاسته، داد و دادگستری را میدان داده، راهها ساخته و کاروانسراها بنا کرده بود. یاد دربار کوچکی به آیین ساسان که به گرماگرم آیینی ویژه در واکنش به سروده ی سراینده ای که به زبان تازی برایش سروده بود، رو به میهمانان کرده و از آنان پرسیده بود:

"کاربرد واژگان تازی آیا برانزده ی شهروند فرهنگمدار ایرانی در چنین روزی و در چنین جایگاهی است؟ زبان شیرین خودمان مگر خار دارد که از آن میرمید؟"

زبان بربران بیابان برای نخستین بار پس از ۲۵۰ سال در خاندان ایرانی برچیده شد. پاییز سال ۲۵۵ ه. ق سرزمینهای کرمان و پارس را نیز زیر فرمان آورد. دست در دست همدستانی توانا و ارتشی کارا میکوشید فرهنگ خانگی را در سراسر سرزمینهای زیر فرمان هرچه کاراتر سازد. بهاران سال ۲۵۹ ه. ق. فرمانروای تازی - طاهری در نیشابور را برانداخت و او را همراه شماری از همدمان و پیروان به سیستان فرستاد تا در بازداشت بمانند. سال پسین گرگان و تبرستان را نیز به جغرافیای ایران آزاد افزود و بازماندگان تبار طاهر را در مازندران برچید تا ریشه های هرگونه دمسازی با بربران بیابان را در خاک ایرانزمین از بیخ و بن براندازد.

چیزی نپایید که سراسر ایرانزمین را زیر فرمان آورد. از باختر و خاور تا بالا و پایین مازندران و تبرستان و گرگان و خراسان تا هرات و کابل و پارس و تکه های وابسته - اکنون گاه آن رسیده بود تا پایتخت کهن ساسان را نیز از چنگ سرکرده بدکیش برهاند و ایران یکپارچه را به آیندگان این مرز و بوم ارزانی دارد.

یل توانا و انگیزه مند سیستانی، رهاننده ی ایرانزمین از چنگ ناپاکان بیابان رسیده بود به پاییز سال ۲۶۲ ه. ق. که روانه ی خوزستان گرم شد. ستونهای رزمی و یکانهای وابسته به ارتش توانای رادمان همراه نمایندگانی از سراسر ایرانزمین بیرون از شهر زیبای اهواز چادر زده و خیمه و خرگاهی آراسته بودند تا هرچه زودتر یورشی سراسری به بغداد را سازمان دهند.

ستاد فرماندهی ی ارتش نیرومند ایران در کرانه های کارون چشمنواز آماده ی یورشی سراسری از چند سو به تیسپون دیروز پایتخت زمستانی ی ساسان بود تا لانه ی زنبور زهرافشان را بپالایند و بنبرستان بیابان را از خانه برانند. ارتش ایران روانه ی میانرودان در آنسوی اهواز بود که گروه نمایندگان از سوی سرکرده ی تازی (خلیفه المعتمد) به دیدار فرمانده رادمان بار یافتند.

فرمان فرمانروایی ی رادان پورماهک بر سرزمینهای کابل و هرات و تخارستان تا اتورپاتکان و تبرستان و مازندران و گرگان و خراسان و سیستان و ری و پارس و اسپهان و خوزستان، همه به او ارزانی شده بود! یل همزاد رستم به نادانیهای دیوانه ی تازی میاندیشید و بی هیچ پروایی به آیین سرداران پیروز پارس، رو به نمایندگان میگفت:

"چگونه آن نادان نمیداند که اینهمه به شمشیر تیز و دل شیر فرزندان ایرانم به چنگ آمده که همه زیر فرمان آزادیخواهان آریابومند. خاک سرزمینم را که از چنگش درآورده ام، آن بیگانه، با این یاهو نامه همانرا به من میبخشد؟ خانه ام را به خودم ارزانی میدارد؟"

بر کار بی ارزش سرکرده ی ساختگی، پوزخندی زد و به گروه نمایندگان وی یادآور شد:

"خواهان دیدار پایتخت شکوهمند ساسانم و با بیگانگانی که در آن خانه جا گرفته اند، سخنها دارم - به سرورتان بگوئید: باد هوا نبخشد و چشم به راهم دوزد."

ادامه در ص ۱۳

دار، شکنجه زندان نابود باید گردد!

کارگر زندانی آزاد باید گردد

رادمان پور ماهک ... ادامه از ۱۲

پافشاری ی گروه نمایندگی در بازگرداندن رادمان به سیستان چاره گر نشد و سرکرده ی تازی نیز سپاهی برای جنگ با او به میدان فرستاد که در نزدیکی ی شهر زیبای دژپیل (روستای ایرالعقول) ارتش ایران با تبار تازی رو در رو شدند (۲۶۲ ه.ق). روزهای نخست درگیری، برتری با ستونهای رزمنده ی ارتش ایران بود و سپاه بیابان هر روز ناتوانتر میشد.

سرکرده ای زبردست به نام (ابراهیم ابن سیماء، همشکل و همپیکر خلیفه المعتمد سوار بر اسب وی، بازیگر دوبل) میان سپاه اهرمن میچرخید که پیامی بلندبالا به ارتش رادمان داد و همزمان چندین بار از زبان جارچیان نوگویی شد:

"اینست فرمان من، المعتمد و بالله، خلیفه ی مسلمین جهان و ریاست جیش الله به هر آنکه به غزوه با سپاه خدا آمده: هرکه سلاح اندر نهد و از جنگیدن کناره گیرد، از موجبات عفو الهی برخوردار گردد و عظیم هدیه از خزانه ی خلافت رسول الله به آیین "اطیع الله و اطیع الرسول"، عاید کند. یعقوب مطوعه ی نجس و همدستانش هم به جرم سرکشی دچار عذاب الهی اند و عندالله کفر شوند تا به نار جهنم سوزند!"

همزمان برادر و جانشین خلیفه (الموفق) دستور داد سد روی دجله را بیدرنگ بشکنند و سیل آب را روانه ی اردوی ارتش ایران کنند. نیرنگ کارا و پیشبینی نشده ی جنگی، نیرنگ جنگ روانی را هزار چندان کرد و کارگر افتاد. خروج سیلی ناگهانی، شمار بزرگی از ارتش رادمان را با خود برد و سر و سامانها به یکباره از هم پاشید و تا به خود آیند، سواره و پیاده ریز و درشت، همه در گل و لای فرو رفتند، به گونه ای که جان جنبش نداشتند!

رادمان از سر بختی شوم، پس نشست. با هزار جان کندن به گندیشاپور رسید تا به درمان آنچه که از نیروهای درمانده به جا مانده بود، پردازد و ارتش نیمه جان را نوسازی کند. سالی به درازا کشید و کار به جایی نرسید. به بستر بیماری افتاده بود که گروه نمایندگان سرکرده ی بغداد (المعتمد) دوباره بار یافتند و نامه ی نامبرده را به رادمان دادند که در آن نوشته بود:

"میدانیم که فریب خورده و دچار عفلت شده ای. بیماری ات هم سزای نافرمانی از خلافت الله است. تو را میبخشم و فرمانروایی خراسان و سیستان و تیرستان را به تو و امینهم تا با دشمنان خدا در سپاه ما بجنگی!"

رادمان در بستر بیماری، تکه ای نان و دو دانه پیاز را در سینی ی مسین پیش رو، کنار شمشیر آخته، نشان نمایندگان دیو بغداد داد و افزود:

"به آن نادان بگوئید: اگر از این بستر برخیزم، این شمشیر میان من و تو داور خواهد بود. پیروز میدان اگر گردم، ریشه ی ناپاکت از بیخ و بن برکنم تا از هر یادی روی – ولی اگر ببازم و زنده مانم، به این نان و پیاز بسنده کنم که به آن خوی دیرین دارم! آنچه با هنر عیاری به چنگم آمده، نه برای خویش بوده، که برای مردم ایرانم است و همچنان پیگیرم. بر تو بیگانه ی ناپاک و تبار ناپاکترت شوریده ام که شده ای مایه ی ننگ زادگاهم! – آمده ام تا خاندان پلشت اهرمن را در نیاخاکم برویم. تا تو پلید را برنیاندازم، آرام نگیرم!"

زمستان ۲۶۵ ه. ق به پایان نرسیده و به چهل سالگی هنوز پا ننهاده بود که جان به جان آفرین سپرد و در گندیشاپور خوزستان گرم به خاک ایرانش سپردند (روستای ایرالعقول، ۵ ژوئن، ۸۷۹ سال پس از رخداد چلیپای ایرهشلولم).

رادمان پورماهک سردار بیتای ایران آزاد، در دوره ای هفده ساله، ایران را از ننگ بیگانه پالود (همچون سردودمان پهلوی که دوازده سده پس از وی، همان کار را در دوره ای ۱۶ ساله به انجام

رساند!) – هردو فرماندهی بودند بیهمتا در تاریخ این آب و خاک – آزاده مردانی مهربان و داورانی بیمانند در دادگری و شناخت نیاز مردم روزگار خویش. ارتشی توانا را ایزاری کارا در دستیابی به آرزوهای دیرین ایرانیان میدیدند! – با دستاتی تهی، ولی دلی انباشته از مهر به ایرانزمین پهناور، دست در دست شماری اندک از خویشان و همراهان هماندیش، ارتشی نیرومند آراستند بر راستای خرد و مهر و هشیاری و فرمانبرداری. تاریخ پر سوز و گداز این آب و خاک شگفتی زا، موزاییک رنگارنگی انباشته از خوشی و ناخوشی ی شیرینیها و تلخیهاست – پر از درد و شادی و افت و خیزهای پیاپی و گاه گنگ بی چون و چرا! – برهم آمده ای از شگفتترین سوغهای بیتای آدمی، ته دل سوخته ی هستی – مرگ پهلوان سهراب جوان است به تیغ تیز پدر و درد بیتای پهلوان رستم شاه نامه های پارس! آنچه آنروز بر رادمان و ارتش وفادارش در پی آن نیرنگ گذشته، گوشه ای از بازیهای شگفت همین روزگار در سرنوشت ما ایرانیان است و دیگر هیچ. آن نیرنگ آنروز اگر آنگونه که رخ داد، کارا نمیافتاد، امروز همین جایی نشسته بودیم، که نشسته ایم؟

رادمان در زندگی ی سربازی هرچه پیشتر آمده، به آیین پیر فرزانه ی آلاشت، روند کار را میان همه ی ستونها و یکانهای خورد و کلان به فراخور زمان و مکان و چند و چون روز، استوارتر از پیش پی ریخته – خواجه نصیر طوسی او را "شموعا لی – خداوند بشنو!"، (اسمعیلی – هفت امامی) خوانده که کنار کارنامه ی گویای ۱۷ ساله وی، دشوار بتوان آن نامگذاری را پذیرفت! – نگارنده ی تاریخ سیستان در آرایش گوشه ای از گرایش توانای وی به فرهنگ خانگی مینویسد:

"یعقوب، خلافت عباسیان را ناپاک میخواند و کار ابومسلم را در جابجایی ی آنان با بنی امیه، گمراهی میشمرد." جای دیگر چنین میخوانیم: "شاعری مدحی برایش سروده، به آن خندیده و گفته: "چه سود از گویش به زبانی که آنرا ندانم؟ سروده های درباری در این مرز و بوم، همه باید به زبان پارسی باشند." (تاریخ ادبیات ایران، ذبیح صفا، پوشینه یکم، چاپ فردوسی ۱۳۷۱، تهران، برگ ۳۵۲).

برادرش عمرو سزاوار فرماندهی ی آن ارتش رهاننده نبود و سامانیان از تبار تاجیک برخاسته و او را برانداخته اند.

پناهگاه بدخویان (خوارج):

به کرانه ی ریگزارهای خاور بیابان لوت، میان شنزارهایی که با اندک وزش باد، میجنبند و به خیزش درمیآیند، کنار مردابها و دریاچه های پیرامون در دل نیزارهای پهناور، میان پهنه دشتی که درختان ناتوانش جان ایستایی در برابر وزش تند باد را نداشتند، سر راه هیرمند خروشان، سرزمینی بود باستانی با جنگلی گشن که "سیستان" و به دیگر سخن "نیمروزان" خوانده میشد. امروز آن سرزمین پهلوان خیز برومند پرور که هزاران رستم دستان زاده و بیشماران رادمان پورماهک تا نگهبانان آریابوم مانا باشند، رنگ و رویی دگر گرفته نه چندان سزاوار و بیگمان ناخوش، ولی هنوز دیدنی! چرا؟ ریشه ی درد به کجا میرسد؟

به شوم روز نفرین شده ای که خدای آفریننده روی از این خاک زرخیز برتافته تا دستان ناپاک سپاه اهرمن این سرزمین را درنورد و روان پاک باشندگانش را بیآلاید! دل تپنده ی تبار آراین، زادگاه کهن فرهنگ پیشدادی – کیانی در دوره ای سه ساله (میان سالهای ۶۶۸ تا ۶۷۱ پس از رخداد چلیپای ایرهشلولم)، به چنگ بربران بیابان افتاده – روزیکه یزدگرد سوم ساسانی همراه هزار تن جابکسوار از یکان اسواران گارد جاوید شهنشاهی، به کرمان رسیده و در نگهداری از آیین کهن بوم و بر و بیگمان از سر ناچاری، دست به دامن فرزندان دلیر این سامان گشته – تا آنسوی تاشکند و بخارا و سمرکند و مرو و پیرامون تاخته – این تکه از سرنوشت آریابوممان، سرانجام گره خورده به آسیابان آزمند آن دیار تا جان شاهی تنها را بگیرد و مام تاریخ را بگریاند.

سپاه هار تازی در پی شهنشاه نگوینخت ساسان، ادامه در ص ۱۴

برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!

رادمان پور ماهک ... ادامه از ص ۱۳

سگ و زده و تا توانسته آتش به جان سیستان و سیستانی و زابل و زابلستانی بارانده - هوای خوش آن دیار و دهش بی پایانش، سرشت زیبای آب فراوان و خاک آری، بربر نان و آب ندیده ی همیشه گرسنه و تشنه ی بیابان را خوش آمده تا در این خاک خوش ماندگار شود! - میهمان ناخوانده، سوسمار خورای و شیر شترنوشی را رها کرده و در پردیسی نو خانه گزیده تا از دهش زیبای خداداده، دوزخی سازد که امروز رو در رو داریم. کدام چشمی میتواند روزگار تلخ فرزندان سرگردان این خاک درکشیده را ببیند و اشک درد فرو نریزد؟ خیره ی نوجوانان کپر نشین زادگاه رستم و رادمان که میشوی، از سر شومبختی به زبان گویای پیر فرزانه ی توس، بی هیچ چون و چرایی از ته دل میگوئی: "تقو بر تو ای چرخ گردون تقو!"

سومین خلیفه ی ددان (عثمان)، پیش از آنکه به دست سرباز جان بر کف ایرانی پاره پاره شود (بهزاد همدانی)، مزدوری به نام (ربیع ابن زیاد) را به سیستان فرستاده تا در برابر پایداری ی جوانان برومند و توده های به خودآمده ی این دیار بایستد و هر پرسشگر گردنگشی را به خاک اندازد! شمار بزرگی از مردم را کشته و دستان ناپاکش را به خون سیستانیان دردمند شسته! نیرنگ اهرمن سرانجام کارا افتاده و پیرو رخنه ی نیروهای پوششی به سیستان، این تکه از خاک ایرانزمین نیز به چنگ دشمن آدمیگری افتاده (تاریخ ایران از سلاجقه تا سقوط بغداد، بهرام کرم، دانشسرای عالی، تهران، برگ ۵۱۵).

افزون بر آب و هوای خوش و جایگاه ویژه ی سیستان و پیشینه ی نیکوی مردم این سامان که شورش توده ها را در برابر بیابانیان برانگیخته، از دیدگاه جغرافیایی نیز این سرزمین به دژی میمانسته بیمانند. از هر سو بازدارنده هایی توانا آنرا نگهبانی میکردند - چنین بوده که این آب و خاک دور افتاده از دیار یکه تازان تازی، دور مانده، ولی شده پناهگاه ناخرسندان بیزار گریزان از چنگ ددان بیابان در سراسر ایران.

به ویژه آنانکه با دستگاه خون آشام بغداد در ستیز بوده اند. چراکه دستان دراز اهرمن آنروزها هنوز به سرزمینهای کابل و قندهار و باختر هند نرسیده بود. از همینرو سرکردگان تازی همواره از کارکرد نمایندگانشان در این تکه از ایرانزمین دل خوشی نداشته اند. شورشهای اینجا و آنجا دمدم خواب خوش از چشم شاگردان اهرمن در بغداد میزدوده و جانشان را میبلرزانده - رفتار ستمگرانه ی اهرمنزاده ای پلید (حجاج ابن یوسف ثقفی)، شماری از همکیشان دگراندیش را نیز فراری داده که بیشترشان به مردم سیستان پناهنده آورده اند (بدخویان، خوارج).

همینکه شمارشان فزونی گرفته و یکدگر را در سیستان یافته اند، نمک خورده و نمکدان شکسته و بر میزبان شوریده اند تا گام به گام بر توده ی خاموش چیره گردند. کارشان بالا گرفته و نام و نشانی یافته اند، اهرمنزاده ی بغداد، همتای درنده ای به نام "عبیدالله ابن ابو بکره" را برای سرکوبشان فرستاده - گرگان هار تا توانسته اند یکدگر را دریده اند. کلان زیان را چه کسی جز مردم نگوینخت سیستان باید بپردازد؟ ریشه ی درگیری به خودداری از پرداخت مالیات زورکی انجامیده - همتایان دگراندیش تازی از آن پس، با همکاریهای پیگر همتایان، سراسر سیستان و کرمان و خراسان را زیر فرمان درآورده اند. شاخه ای از آنان به رهبری ی (یوسف البروم) که از نخستین روزها در این تکه از خاک ایران جا گرفته و میداندار شده، خاور خراسان (جوزجانان، گرگان امروز)، طالقان، و مرورود را به چنگ آورده و خود را "امام" خوانده - شهر پوشنگ را از پدربزرگ طاهر

(ذوالیمینین - مردی که با دو دست شمشیر میزد) گرفته و بر خراسان چیره شده - آذر آذرک در مکران و سیستان و خراسان سر برافراشته و با "طلحه ابن طاهر" درگیر بوده - تخم هرز بیگانه در این آب و خاک ریشه دوانده و خون مردم را به شیشه کرده! (تاریخ ایران از صدر

اسلام تا استیلای مغول، اقبال عباسی، تهران، برگهای ۱۱۱-۱۱۰).

سیستان همچنان دستخوش تاخت و تاز تبار دد و دیو مانده - شهر و ده، روز و شب چپاول میشده - بومیان سیستانی سرانجام در برابر ددان ریز و درشت بیگانه در خانه ی خویش، دسته های رزمندگی جوان را سازمان داده اند که تاریخ نشان داده تواناترینشان همسنگران رادمان پور ماهک بوده اند که با خواسته ی فرو ریختن دشمن، تا پشت گوش دیو بغداد تاخته اند.

در روزهای پایان دودمان ساسانی، ددی به نام (مسعود پسر سلمی، از یورشگران تازی)، یزدگرد نگوینخت گریزان را دنبال میکرده - مردم سیستان در برابر وی پایداری کرده و او را گریزانده اند. طبری مینویسد: "سیستان به دست (عاصم و عبدالله ابن عمر) فرو ریخته - مردم سر برداشته و شورش در پی شورش به پا کرده اند. ددی دیگر زیر نام (ربیع ابن زیاد الحارث) با سپاهی گران به سیستان یورش آورده - بر خرمنی کوه آسا از مردگان سیستانی، به نیمه جانان گفت: "یا مرگ یا اسلام - یکی از این دو را برگزینید!" سرانجام این سرزمین نیز چون دیگر گوشه های دور و نزدیک ایرانزمین، شده بدنام آبروسوخته ی روزگار. با فروریزی ی سیستان، میتوان گفت:

"بربران بیابان رسیده اند به پایان کارشان! (تاریخ دولت صفاریان، حسن یغمایی، برگ ۳۵).

چهارمین دیو تازی (علی) بر سر چپاول داراییهای ایرانیان، گریبان همتای دیرین (معاویه) را گرفته و ددان درنده سرشاخ شده اند. همزمان شاگرد ناخوارش (عبدالرحمان) را برای فرو نشاندن موج شورشهای پیگیر مردم، به سیستان فرستاده - سیستانیان آن خرفت و استاد بدنماش را به باد آنچه که سزاوارشان بوده، گرفته اند. شاگرد بدنام نیز به دست رهنی بدنامتر (حسکه حبیطی) دوزخی شده (تاریخ مردم ایران، پوشینه یکم، برگ ۱۲۰).

همینکه دوزخی شدن استاد بدنامان (علی) به دست توانای بهمن جاذویه در ایرانزمین پراکنده شده و همه از آن آگاه گشته اند، هرزه ای خون آشام (مهل) به سیستان رسیده تا شورش مردم را خاموش کند. بیداران گورش را کنده اند و پس از وی ددی دیگر به نام (ربیع حارثی)، خانه ی رستم را به گند خویش آلوده - همه ی هنرش ساختن لانه ی زنبور در خانه ی پاکان بوده (مزگت - مسجد) - پس از وی افزون بر سده ای سرکردگان تازی بر مردم سیستان چیره بوده اند تا اینکه مادر سرنوشت رادمان پور ماهک را زاده تا رنگی نو بر خاک رستم دستان پاشد (جغرافیای تاریخی ی سرزمینهای خلافت شرقی، برگ ۳۶۷).

ارتش نیرومند رادمان و همسنگانش که تاریخنگاران بیمارمان از آنان زیر نام (صفاریان) یاد کرده اند، نخستین دستگاه کارایی شده که پس از فرو ریزی ی تیسفون (پایتخت زمستانی ی ساسان) به دست ناپاک ناجای مزدکی و شاگردانش (خالد ولید و سعد وقاص و مشتی درنده ی تازی)، کوشیده آبروی رفته بر باد ایران و ایرانی را به ایرانی بازگرداند، بی آنکه از بد روزگار بتواند آن کار سترگ را تا ته به پایان رساند. شاید از همینرو بوده که شماری از آگاهان آن گام را "زنده شدن شکوه ساسان" خوانده و به هزار زبان کار ارتش رادمان را ستوده اند (تاریخ ایران از سلاجقه تا سقوط بغداد، بهرام کرم، دانشسرای عالی، تهران، برگ ۵۱۵). شنیدنی اینکه شهر کارنین، زادگاه رادمان با پیشینه ای ویژه از نام و نشانی برخوردار بوده که نزد سیستانیان هرگز از هیچ یادی نخواهد رفت. در نگرش روانشناسی ی توده ها از هم پاشیدگی ی ارتش آریابوم در پایان خاندان ساسان، کلان باختی بوده که هنوز با آن درگیریم و روز و شب بهای سنگینش را میپردازیم.

با سپاس از بزرگوار دکتر دانای گرامی، دنباله "رادمان پور ماهک" در شماره آینده پی گرفته خواهد شد.

نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری ننگین اسلامی!

سخرانی شهریار مهین، در ژنو ... ادامه از ۲

سرمایه و قدرت در پرتو ... ادامه از ۹

جهانی رشد نمایند و حتی تأثیرات خود را بر سیاستهای حکومت و دولت کشور متبوع خود و همچنین دولتهای دیگر سرزمینها بصورت جایگزینی های نابجا و غیر اصولی، عامل تغییرات فراوانی برای مردم آن سرزمین ها گردند. این تغییرات، سبب ساز نابودی و از هم پاشیدگی بسیاری از کشورها در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گردیده که عارضه های این ناگواریها و نا همگونیها را در کشورهای خاورمیانه، بویژه ایران و دیگر سرزمین هایی در قاره های مختلف شاهدش می باشیم. اینگونه سیستمها، تا بدانجا که در توانشان باشد، برای کسب منافع بیشتر از هیچ استراتژی نا متعارف غیر انسانی ای رویگردان نمی باشند.

فرایند حاصل از چنین نوع و محتوای اندیشه های بیمارگونه تا بدان اندازه گسترش و قوت گرفته که با هزینه نمودن نسبتاً فراوان مالی در به اختیار گرفتن متخصصین و کارشناسان، اعم از تکنوکراتها و حتی متخصصین علوم انسانی (نقاد) همچون جامعه شناسان، روانشناسان اجتماعی، اقتصاد دانان و غیره در راستای دستیابی به اهدافشان از هیچ وسیله ای رویگردان نمی باشند. نمونه بارز آنرا میتوان در منطقه خاور میانه، بویژه کشورهایی که دارای ثروت بسیار بزرگ کانی از جمله، انرژی فسیلی و مواد کانی یا معدنی فراوان، از قبیل مس، آهن، کبالت، روی و فلزات مختلف گران قیمت، مواد آلی شیمیایی، سنگهای گران قیمت و بسیاری از مواد مختلف دیگر را با قیمت بسیار نازل خریداری نموده و در ازای آن، فراورده های تولیدی - صنعتی خود را با قیمتی گزاف به همین کشورها بفروش می رسانند. این روند سیاست، بیش از چندین دهه ادامه داشته و تا زمان وجود چنین ثروتهایی در این کشورها کماکان ادامه خواهد داشت.

ایجاد جنگها و منازعات منطقه ای نیز بر اساس کسب منافع اقتصادی بیشتر برای این بزرگ سرمایه داران وسیله ای است که بتوانند با فروش تولیدات تسلیحات نظامی در این مناطق، بازار کارشان را همواره پر رونق نمایند تا نه تنها میزان بیکاری را در کشورهای متبوعه خود کاهش دهند، بلکه با به حرکت درآوردن چرخه صنایع و تکنولوژی خود، عامل شکوفایی و رشد اقتصادی کشور خود گردند تا شهروندان آنان در یک رفاه نسبی متعادل و با همه امکانات در زمینه های بهداشت و درمان، آموزش و پرورش رایگان و خدمات اجتماعی نسبتاً رایگان و بسیاری از امکانات مختلف دیگر زندگی خود را سپری نمایند.

در این راستا، این بزرگ سرمایه داران نبض اقتصاد و سیاستهای متخذه در زمینه های مختلف را در دست خود دارند. در اینجا پرسش بزرگی مطرح میگردد.

سرزمینها و جوامع تحت استعمار و استثمار چگونه قادر خواهند بود تا از یوغ چنین اسارتی رهایی یابند؟

راهکارها چگونه خواهند بود؟

چه سیاستها، استراتژیها و تاکتیکهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ای میتوانند در رابطه با رهایی از چنین بن بستهای بسیار دهشتناکی اتخاذ نمود تا هم جامعه و هم کشور استقلال لازمه را بدست آورد.

شرط رهایی از چنین گرفتاریها به چه مکانیزمهایی بستگی دارد؟

پاسخ به این پرسشها، نظرات و پیشنهادهاى عملگرایانه متخصصین و کارشناسان در زمینه های مختلفی را میطلبد تا بتوان به نتایج مطلوبی دست یافت. آنچه را که نگارنده این مقاله میتواند بداند، یک اشاره کلی داشته باشد همانا:

مهمترین و پایه ای ترین اصل رهایی از یوغ استعمار و استثمار، دارا بودن رشد آگاهی و تحول فکری می باشد که با کسب آموزه های مختلف اعم از فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، جامعه میتواند بدان سطح از پیشرفت و تحول و رشد اندیشه نایل آید که قادر

گردد با کسب آموزه های ارزشمند و مثبت و تحول و پیشرفته به استقلال فکری و آزادی دست یابد.

وجود آگاهی و رشد فکری همه مردم هر **ادامه در ص ۵**

در همین حال، کشوری که روی دومین ذخایر بزرگ گاز جهان نشسته، قطعی های برق سراسری را تجربه می کند. بیماران در بیمارستان ها می میرند، کسب و کارها ورشکسته می شوند و خانواده ها در تاریکی می مانند. حتی ابتدایی ترین نیازها، از جمله خوراک، به کالاهای لوکسی تبدیل شده اند که فقط برای معدودی با امتیازات ویژه در دسترس است. در کشوری که باید یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان باشد، تعداد رو به رشدی از هموطنان من حتی نمی توانند نان بخرند، چه رسد به گوشت.

این ها همه از نتایج رژیم است که به جای حکومت، غارت و تاراج می کند. اما آنچه توسط جمهوری اسلامی ایجاد شده می تواند با سرنگونی آن حل شود.

امروز ما با فرصتی تاریخی روبرو هستیم. رژیم ضعیف تر از هر زمان دیگری است. محور مقاومت آن از هم پاشیده و مشروعیت داخلی آن تخیل شده است. اکنون زمان عمل است. بنابراین، به درخواست هموطنانم، من به جلو می آیم تا این جنبش و انتقال را رهبری کنم. نه برای خودم، نه برای پست یا قدرت، بلکه به خاطر انجام وظیفه ام به عنوان یک میهن پرست. استراتژی من برای براندازی این رژیم و بازسازی ایران روشن است:

* بسیج شبکه های مردمی در داخل ایران

* متحد کردن ایرانیان دیاسپورا در تبعید

* فشار بر دولت های جی ۲۰ برای اعمال فشار حداکثری بر

رژیم و ارائه پشتیبانی حداکثری به مردم ایران

* ایجاد شکاف در رژیم و تشویق به ریزش

* و آماده سازی برای ثبات سیاسی، انتخابات دموکراتیک، و توسعه و بازسازی اقتصادی ایران.

بنابراین، خانم ها و آقایان، من پیامی از یک ملت در بند برای شما می آورم. مردم ایران بیش از چهار دهه رنج کشیده اند، اما روح آن ها همچنان شکستناپذیر است. آنها نه تنها برای خودشان، بلکه برای ارزش های آزادی، عدالت و کرامت انسانی می جنگند.

این موضوع فقط درباره بقای ملت ما نیست، بلکه درباره ثبات بین المللی و صلح جهانی است. چرا که همانطور که در هفته گذشته از حملات تروریستی تا گروگان گیری را شاهد بودیم، جمهوری اسلامی با وجود ادعاهای قشنگش در داووس و درخواست هایش برای یک معامله جدید، هنوز به جنگ با جهان آزاد ادامه می دهد. تا زمانی که رژیم سرنگون نشود، این رفتارها متوقف نخواهد شد.

در طول دو هفته گذشته که در قاره اروپا سفر کرده ام، با مقامات حکومتی از تمام احزاب و گرایش ها صحبت کرده ام. من می دانم که ایرانیان و آرمان دموکراتیک آن ها دوستان زیادی در سراسر اروپا دارند و تعداد این دوستان در حال افزایش است. اما به کسانی که سعی در ساکت کردن ما یا مسدود کردن راه ما را دارند می گویم: ایرانیان منتظر چراغ سبز شما نیستند. ملت ایران از شما ترحم نمی خواهند. آن ها خواهان شراکت شما هستند. سوال ما این است: آیا با ما همراه می شوید؟

سپاسگزارم

این است شعار ملی: شاه، خرد، آزادی!

فراخوان کمکهای مالی برای مبارزان درون مرز

برخی از ایرانیان میهن پرست در پی باخبر شدن از کوشندگی های درون مرزی انجمن ما، خواهان آن شدند تا با ارسال کمکهای نقدی، به مبارزان درون کشور یاری رسانند. در این راستا، حساب ویژه ای (پی پال)، باز شده که دوستان و علاقمندان به میهن عزیزمان، می توانند کمکهای نقدی خود را به این حساب واریز نمایند. **کمکهای مالی به این حساب فقط برای مبارزان درون مرز برای پیشبرد کوشندگی های مبارزاتی شان است و بخش برون مرزی انجمن ما هیچگونه دخل و تصرفی در آن ندارد.**

شماره حساب **پی پال** برای کمک به پیشبرد کوشندگی های مبارزاتی پیکارگران درون مرز:

Pay Pal:

tirdad33@yahoo.co.uk

شماره حساب پی پال برای کمک مالی به انجمن پادشاهی خواهان پیشرو (**برون مرز**):

Pay Pal:

raheniakan1349@protonmail.com

هم میهنان مبارز و آگاه؛
خواهشمندیم با فرستادن رهنمود و
انتقادهای سازنده به ما یاری
رسانید! نشانی تماس:

padeshahi1339@hotmail.com

نشانی پستی:

A.O.P.R. For Iran

Postfach 740163

60570 Frankfurt, Germany

هم میهنان مبارز و آگاه خارج از

کشور:

پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک ملت ایران در
گرو همبستگی، پشتیبانی و همراهی هرچه
بیشتر شماسست. با شرکت جستن در گردهمایی
ها و راهپیمایی های اعتراضی ... **و یا هر روش**
مبارزاتی که خود می شناسید و به آن باور
دارید، به ملت در بند و ستم ایران یاری
رسانید!

لُر، کرد، بختیاری، ترک، بلوچ، گیلک، مازنی،
عرب، فارس، تالشی:

ایرانیان همبستگی!

با عزم و اراده ملی، خود، موتور محرک تغییر باشیم!